

«اقلیت» در تدارک قیام!؟

بیژن هیرمن پور

اسفند ۱۳۶۲ (فوریه ۱۹۸۴)



به خاطرۀ
چریک فدائی خلق
رفیق شهید حسین شانه‌چی
تقدیم میشود.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
فروردین ماه ۱۳۶۳



<https://bijan.hirmanpour.net>

فهرست مطالب



۲	مقدمه
۵	۱ با چه تحلیلی از قدرت دولتی و شرایط عینی جامعه، «اقلیت» به «تدارک قیام» مشغول است؟
۲۲	۲ «اقلیت» به چه شیوه‌ای به «تدارک قیام» مشغول است؟
۳۰	نتیجه‌گیری

زندگینامه چریک فدائی خلق رفیق شهید حسین شانه‌چی

چریک فدائی خلق، رفیق شهید حسین شانه‌چی در خانواده‌ای آشنا به مسائل سیاسی دنیا آمد و در چنین محیطی رشد کرد، بالنتیجه خیلی زود با مسائل سیاسی آشنا گشت. شهادت خواهرش، چریک فدائی خلق رفیق زهره (زهره) شانه‌چی در سال ۵۵ تأثیر زیادی بر او گذاشت. رفیق حسین در جریان مبارزات سالهای ۵۶-۵۷ فعالانه شرکت کرد. در جریان قیام به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوست و پس از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق ایران، با شناختی که از توده‌های نفوذ کرده در سازمان و سازشکارانی که مواضع کلیدی را در سازمان غصب کرده بودند بدست آورد، خیلی زود به صفوف چریکهای فدائی پیوست و در جنبش دانشجویی ۱۹ بهمن تهران به فعالیت پرداخت. رفیق حسین یکی از مسئولین با تجربه و فعال جنبش دانشجویی ۱۹ بهمن شد و در تبلیغ نظرات و تدارک امکانات مختلف برای سازمان پیگیرانه فعالیت نمود.

در جریان انشعاب غیر اصولی که در سال ۶۰ بر سازمان تحمیل گشت قاطعانه در مقابل منشعبین موضع گرفت و با عزمی آهنین در جبران ضرباتی که انشعاب به سازمان و جنبش وارد ساخته بود به فعالیت پرداخت. در شرایط پس از انشعاب، رفیق حسین سرشار از ایمان به تئوری مبارزه مسلحانه به عنوان تنها تئوری انقلابی جامعه ایران همچون همیشه پر شور و خستگی ناپذیر با روحیه‌ای مملو از فداکاری و از جان گذشتگی و با ایمان به رسالت عظیم چریکهای فدائی خلق در رهانی پرولتاریا و خلقهای ایران به بازسازی سازمانی که به آن ایمان داشت پرداخت ولی متأسفانه خیلی زود در سی و یکم شهریور سال ۶۰ در خانه تیمی در کوی گیشای تهران به اتفاق چریک فدائی خلق رفیق مهوش جوکار مورد تهاجم پاسداران مزدور امپریالیسم قرار گرفتند. رفیق حسین و رفیق مهوش جوکار ساعت‌ها در مقابل پاسداران به مقاومت برخاستند و تنها پس از آنکه هر دو رفیق مورد اصابت گلوله قرار گرفته و مجروح گشتند، پاسداران موفق به دستگیری آنان شده و دو رفیق را به زندان اوین منتقل کردند. چند روز از دستگیری آنها نگذشته بود که خبر شهادت رفقا به دست ما رسید.

رفیق حسین که در تمام زندگی سیاسی خویش لحظه‌ای از مبارزه بر علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش باز نایستاد، در آخرین لحظات زندگی نیز به عهدی که با خلق خویش بسته بود وفادار ماند و لب به سخن نگوید و نشان داد که پیشاهنگان پرولتاریا تا آخرین لحظه زندگی نیز بر عهدی که با خلق خویش بسته‌اند پایبند و وفادارند. مقاومت قهرمانانه رفیق حسین در مقابل حمله وحشیانه مزدوران امپریالیسم به خانه تیمی‌اش و زیر شکنجه‌های وحشیانه آنها در شکنجه گاه اوین نه تنها بیانگر شخصیت انقلابی او بلکه بیانگر عزم خلقی است که برای نابودی امپریالیسم بپاخاسته است. یادش گرامی و راهش پُر رهرو باد!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

فروردین‌ماه ۶۳

مقدمه

«اقلیت»، کنگره آذر ماه ۶۰ خود را «یک نقطه‌ی عطف در حیات سازمان» نامید،^۱ در حالی که هیچ یک از پیش‌بینی‌های کنگره تحقق نیافته و هیچ یک از «رهنمودهای گرانبهای این مجمع عالی»^۲ به مورد اجرا در نیامد.

اما به نظر ما، جریان امور صحت این «ارزیابی» از کنگره را با وضوح به اثبات رسانده است. گفتیم که از جهات مختلف، کنگره به عنوان «نقطه‌ی عطفی در حیات سازمان» مشخص می‌شود. مثلاً از کنگره به بعد است که می‌بینیم «اقلیت»، که پس از هب گذاری در دفتر حزب جمهوری اسلامی به دنبال مجاهدین از سرنگونی قریب الوقوع رژیم و لزوم عملیات مسلحانه و وحدت عمل با آن‌ها و جایگزین کردن رژیم جمهوری اسلامی با نوعی جمهوری دموکراتیک بدون تصریح هویت طبقاتی آن هواداری کرده بود، دوباره بر اعصاب خود مسلط می‌شود و دشنام‌گوئی به مجاهدین را که پس از ملاحظه شکست تظاهرات مسلحانه^۳ در شهریور و مهر ۶۰ آغاز کرده بود به صورتی سیستماتیک در آورده و امروز تقریباً می‌توان گفت آن را به یکی از محورهای مبارزه خود تبدیل نموده است.

از کنگره به بعد است که «تاکتیک‌های مسلحانه» که در مقاله «جوخه‌های رزمی»^۴ در شرایطی کاملاً استثنائی کاربردی کاملاً استثنائی یافته بودند، دوباره و به نحوی سیستماتیک، بعنوان «تاکتیک فرعی» و امری که می‌بایست به هر حال در عمل نادیده گرفته شود جای واقعی خود را در آثار سازمانی پیدا کرد. از کنگره به بعد است که «اقلیت» فاصله به فاصله با «استعفا» و یا «انشعاب» پاره‌ای از کادرهای

^۱ نشریه کار، شماره ۱۴۰، ص ۱۲، دوم دی ماه ۱۳۶۰

^۲ نشریه کار، شماره ۱۴۳، صفحه ۱۷، ۲۳ دی ماه ۱۳۶۰

^۳ ما بعداً خواهیم دید که «اقلیت» با چه شور و شوقی اتخاذ این تاکتیک را به مجاهدین تبریک می‌گفت.

^۴ نشریه کار، ص ۱۲۲، ۲۱ مرداد ۱۳۶۰

مرکزیت روبه رو می‌شود و به شیوه خود یعنی با دشنام‌گویی و برچسب زنی باعث تشدید آثار مخرب این استعفاها و یا انشعاب‌هائی میشود که از هر موضعی که صورت می‌گرفتند به دلیل طبیعت مستعفیون و انشعابیون و هم‌چنین طبیعت سازمانی که آنها از آن جدا می‌شدند جز دامن زدن به پاسیفیسم^۵ در جنبش نتیجه دیگری نداشت.

از کنگره به بعد است که «اقلیت» شعار «مجلس مؤسسان»^۶ را به کناری گذاشت و شعار جمهوری دموکراتیک خلق را به عنوان رژیمی که باید جایگزین رژیم جمهوری اسلامی شود مطرح نمود و خود به آن دسته از سازمان‌های مارکسیست - لنینیستی پیوست که قبلاً، و حتی پس از طرح پلاتفرم مشترک با «راه کارگر» و «جناح چپ»، به تمسخر گرفته بود.

کنگره در میان تعجب همگان یک امر دیگر را نیز روشن کرد که اگر نگوئیم «در حیات سازمان» لااقل برای شناخت ماهیت سازمان از طرف کسانی که در مورد آن «دچار توهم» بودند نقطه عطفی بود. تا آن زمان خیلی‌ها گمان می‌کردند که «اقلیتی‌ها» از این که صف خود را از «اکثریتی‌های خائن» جدا کرده‌اند و بیش از این با دنباله‌روی از این خائنین به تطهیر رژیم وابسته جمهوری اسلامی ادامه نداده‌اند، افتخار می‌کنند و به خود می‌بالند. ولی این کنگره نشان داد که این‌ها هنوز دلشان پیش آن «اکثریتی‌ها» است و جدا شدن از آن‌ها را «زودرس» ارزیابی می‌کنند و این رفقای دیروز خود را، که حالا دستشان به خون هزاران انقلابی آلوده بود، هنوز «سوسیال‌رفرمیست» می‌خوانند.

و بالاخره امری که مخصوصاً کنگره را به «نقطه عطفی در حیات سازمان» تبدیل می‌کند این است که از کنگره به بعد اقلیت «تدارک قیام» را به طور رسمی و سیستماتیک در دستور کار خود قرار می‌دهد و با اعلام اینکه ما در «دوران انقلابی» بسر می‌بریم و در چنین دورانی باید «تاکتیک‌های تعرضی» برای «تدارک

^۵البته رشد پاسیفیسم در میان اعضاء و هواداران سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون هنگام برقراری ی اختناق و سرکوب بی‌سابقه، پس از یک دوران فراهم بودن نسبی شرایط کار علنی، امری طبیعی است. ولی طبیعی بودن این امر ما را از بررسی اشکال مشخص پیدایش و بسط پاسیفیسم بی‌نیاز نمی‌کند. امروز مخصوصاً ما با شکلی از پاسیفیسم روبرو هستیم که توسط اعضاء و یا هواداران نزدیک سابق سازمانها به شکلی مودبانه و ماهرانه دامن زده می‌شود. اینها مقامی را که زمانی در این سازمانها داشتند و یا مقاله‌ای را که نوشته‌اند و یا اطلاعاتی را که بدلیل حضور در این سازمانها در اختیارشان قرار گرفته سرمایه کاسبکاری کثیف خود قرار دادند. اغلب اینها پس از آنکه خود را بجای امنی رساندند از چپ یا راست به انتقاد از سازمان سابق خود می‌پردازند و چه با تماس خصوصی با این یا آن عضو یا هوادار و چه از طریق انتشار نشریات سعی می‌کنند آنها را با خود هم نظر کنند. از آنجائی که البته پاره‌ای از این انتقادات با واقعیت نیز تطبیق می‌کند، هستند هوادارانی که با قبول این حرفها از سازمان خود می‌برند. اما چون این کاسبکاران، و منتقدین مصلحتی، خود برنامه و تشکیلاتی برای مبارزه ندارند، کسی که فریفته استدلالات آنها می‌شود جز پاسیو شدن چاره دیگری ندارد. البته اپورتونیسیم اغلب سازمانهای سیاسی نیز که در کمال حقارت، ضرر سازمان‌های دیگر را منفعت خود حساب می‌کنند، به کسب و کار این افراد که در آغاز هر چه بوده‌اند حالا جز شارلاتانهائی بیش نیستند که در پی عنوانی و اعتباری و احياناً زندگی آرامی هستند، رونقی می‌بخشد. هر بار که کسی از درون یک سازمان بیرون می‌آید و به انتقاد از آن می‌پردازد، سازمان دیگری در کمال فرصت طلبی بلندگویش را جلوی دهان او می‌گیرد و به این ترتیب است که این افرادی که اغلب خود به نحوی در تمام تصمیم‌گیریه‌ها و یا تبلیغات سازمان سابق خود دست داشته‌اند با انتقاد از سازمان دست خود را می‌شویند و بظاهر با اعتبار و حیثیت و گاه تابلویی به همه جا می‌روند و پاسیفیسم را تبلیغ می‌کنند. بله، اینها که گاه حتی با پخش اسرار سازمانی در محافل خود تا حد خیانت به جنبش خلق پیش می‌روند، بجای طرد از جنبش به این ترتیب تقدیس می‌شوند و مورد احترام قرار می‌گیرند.

^۶هر چند که قول میداد «شعار مجلس مؤسسان» را بعداً به شکل مناسبت طرح کند. نشریه کار شماره ۱۴۴، ص ۲، دی ماه ۱۳۶۰

قیام» اتخاذ کنیم، با تمام اپورتونیست‌های دیگر «مرزبندی» میکند. ما در این مقاله سعی می‌کنیم مواضع «اقلیت» را در رابطه با تدارک قیام مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که «اقلیت» با چه تحلیلی از ماهیت رژیم کنونی و شرایط عینی از تیر ماه ۶۰ به اینطرف همواره اعلام کرده است که قیام، قریب الوقوع است و برای این قیام قریب الوقوع خود چگونه تدارک می‌بیند. البته در حول این محور و در رابطه با آن ما ناگزیریم «اقلیت» را در عرصه‌های دیگر نیز تعقیب کنیم تا ببینیم که این سازمانی که درباره خودش می‌نویسد: «اکنون تنها یک سازمان انقلابی پیگیر، یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به مثابه تنها سازمان سراسری مارکسیست - لنینیست، بمثابة سمبل مبارزه آشتی ناپذیر علیه امپریالیسم و ارتجاع طبقاتی، بمثابة دشمن هرگونه سازشکاری باقی مانده است»^۷ از چه قماش است و «پیگیری» و «آشتی‌ناپذیری» او از چه نوع است.

^۷نشریه کار، شماره ۱۵۸، ۴ آبان ۱۳۶۱

با چه تحلیلی از قدرت دولتی و شرایط عینی جامعه، «اقلیت» به «تدارک قیام» مشغول است؟

«اقلیت»، هنگام تولدش در خرداد ۱۳۵۹، مَهر سازمانی را که از دل آن بوجود آمده بود بر پیشانی داشت و مخصوصاً رفتار «اکثریتی‌ها» در چند ماهه آخر قبل از تولد «اقلیت» این داغ را برجسته‌تر و مشخص‌تر نشان میداد. «اکثریتی‌ها» اعلام کرده بودند که مبارزه ایدئولوژیکِ درون سازمانی را اساساً حول برخورد با گذشته سازمان پیش ببرند و «اقلیتی‌ها» از این کار سر باز زده بودند و به این ترتیب نشان داده بودند که اختلافشان در مورد نقش خرده‌بورژوازی در حاکمیت هر چه باشد، آنها نیز مانند «اکثریتی‌ها»، از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، نه گذشته پر افتخار و خط مشی انقلابی، بلکه صرفاً تابلو و فهرستی از شهدای آن را می‌خواهند. «اقلیت» حاضر نشد در مقابل «اکثریتی»، که با بی‌شرمی گذشته سازمان را رد می‌کرد و در عین حال به نام آن می‌چسبید، از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و خط مشی آن دفاع کند و «اکثریتی‌ها» که بهتر از دیگران می‌دانستند^۱ در این زمینه «اقلیتی‌ها» تفاوتی با خودشان ندارند، روی این نقطه ضعف پافشاری می‌کردند.

پس از آن که «اقلیت» به این ترتیب، نه بعنوان مدافع سازمان و خط مشی چریکهای فدائی خلق بلکه به عنوان مخالفت با تحلیل «اکثریتی‌ها» از پایگاه طبقاتی دولت از آن‌ها جدا شد بلافاصله تحلیل خود را از

^۱ اکنون «اقلیت» کتابی را منتشر کرده زیر عنوان دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر) که تاریخ نوشتن آن به قبل از انشعاب «اقلیت» از «اکثریت» مربوط می‌شود. نگاهی سطحی به این کتاب نشان می‌دهد که چرا «اکثریتی‌ها» با آن اصرار با این نقطه ضعف رفقای «اقلیتی» شان بازی می‌کردند. در قسمت بزرگی از کتاب، نظرات رفیق مسعود احمدزاده به کمک نظرات رفیق جزئی رد می‌شود و سرانجام در چند صفحه آخر اساس نظرات رفیق جزئی نیز اشتباه خوانده می‌شود و درک ابلهانه‌ای از «تبلیغ مسلحانه» بعنوان تاکتیک درست ارائه می‌شود که البته جز در ذهن نویسنده، مابه‌ازاء خارجی ندارد. نویسنده، درک ابلهانه خود را از تبلیغ مسلحانه تا آن جا بسط می‌دهد که مبارزه مسلحانه را در کوبا بعنوان تبلیغ مسلحانه جهت قیام ارزیابی می‌کند.

این پایگاه به این شکل فرمول بندی کرد: حاکمیت جدید «ارگان سازشی» است که از لحاظ ترکیب طبقاتی از نیروهای وابسته به قشر فوقانی خرده‌بورژوازی سنتی و نمایندگان بورژوازی وابسته (عمدتاً بورژوازی متوسط) تشکیل می‌شود.^۹ این تحلیل، با حک و اصلاح‌های جزئی، همواره پایه نظریات «اقلیت» را تشکیل داده است. البته این تحلیل از همان آغاز، مشکلات ویژه خود را داشت. مشکلاتی که قرار بود «نبرد خلق» شماره یک به آن پاسخ دهد، ولی نداد.

اولین مشکل، بر سر نشان دادن واقعیت اجتماعی طبقاتی بود که بنا به تحلیل «اقلیت»، نمایندگان در «ارگان سازش» گرد هم آمده بودند. مخصوصاً در مورد «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» چگونه می‌شد اثبات کرد که نمایندگان «خرده‌بورژوازی سنتی» و یا به عبارت دیگر «اقلیت»، قشر فوقانی خرده‌بورژوازی سنتی در این دولت حضور دارند؟ «نبرد خلق» شماره یک مختصری در این زمینه تلاش کرد، مخصوصاً برای اثبات این که این دولت برای این خرده‌بورژواها هم نفعی داشته، «آئین‌نامه وام‌های کوچک تولیدی و خدماتی» مصوب شورای انقلاب را پیش کشید و اعلام کرد که «این آئین‌نامه به بهترین وجهی بیانگر آن «بهترین حالتی» است که گذشت‌هائی را برای قشر فوقانی کم‌عده خرده‌بورژوازی تأمین می‌کند».^{۱۰}

البته صرف اعلام اینکه فلان تصمیم معین دولتی به نفع فلان قشر معین از جامعه می‌باشد بهیچوجه دلیل آن نیست که این قشر اجتماعی در حاکمیت شریک است. در همه جوامع سرمایه‌داری میتوان قوانینی را پیدا کرد که در آنها به نفع طبقه کارگر و یا سایر طبقات محکوم جامعه «گذشتهائی» صورت گرفته است، ولی این باعث نمی‌شود که ما این طبقات را مشترکاً با سرمایه‌داران آن کشورها در قدرت دولتی سهم بدانیم. ولی به هر حال نبرد خلق شماره یک از این راه می‌رود و باز این هم به نسبت گذشته، که بدون توجه به آنچه که در جامعه می‌گذشت «حاکمیت را در وجه عمده خود خرده‌بورژوازی» می‌دانستند، گامی به جلو بود. البته اگر بلافاصله در پایان همین تحلیل اضافه نمی‌کردند که «مهمتر آنکه این آئین‌نامه اگرچه امیدهائی را در میان خرده‌بورژوازی برانگیخت، اما هنوز به اجرا در نیامده است» (تأکید از ماست، نبرد خلق ص ۹۳).

در جای دیگر باز «اقلیت»، به دنبال پیدا کردن نمود اجتماعی حضور نمایندگان «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» در حاکمیت به اقدامات رضا اصفهانی دل می‌بندد و در مقاله «نمایندگان خرده‌بورژوازی و مسئله ارضی» کار شماره ۶۵ اعلام می‌کند که «مسئله ارضی و چگونگی برخورد دولت جمهوری اسلامی با آن، از جمله مسائلی است که در تشخیص ماهیت طبقاتی دولت کنونی دارای اهمیت فراوان است». (ص ۱)

آنگاه ضمن بیان انتقاد آقای رضا اصفهانی، معاون وزارت کشاورزی، از رفتار دولت و دادگاههای انقلاب و بانکها در قبال دهقانان حین اجرای مصوبه شورای انقلاب در این زمینه می‌گوید «آقای رضا اصفهانی و نمایندگان خرده‌بورژوازی در حاکمیت نیات حسنه بسیار داشتند و خیرخواهانه می‌کوشیدند در جهت تأمین منافع دهقانان گامهائی بردارند» و گوشزد می‌کند که چگونه بورژوازی برای «نمایندگان خرده‌بورژوازی مقامهای فرعی دست و پا می‌کند، بطوری که مجبور گردند در عمل دنباله‌روی بورژوازی باشند» (همانجا ص ۶). ولی در کار شماره ۸۹ ص ۲، وقتی که «اقلیت» مجدداً بعقب بر میگردد و اقدامات دولت بازرگان

^۹ نشریه کار، شماره ۶۱، ص ۵، ۱۳ خرداد ۱۳۵۹
^{۱۰} نبرد خلق، دوره جدید، شماره ۱، ص ۹۱، تیر ماه ۱۳۵

و شورای انقلاب را در زمینه ارضی بررسی می‌کند به این نتیجه میرسد که «شورای انقلاب نیز، اگر چه اکثریت آنرا رهبران حزب جمهوری اسلامی تشکیل میدادند، همان تلاشهای لیبرال‌ها را در مورد زمین ادامه دادند البته به شیوه‌ای پوشیده‌تر و در نتیجه عوام پسندانه‌تر». در اینجا دیگر از «نیات حسنه» نمایندگان خرده‌بورژوازی و سنگ اندازی بورژوازی در کار آنها سخنی به میان نمی‌آید. ولی در قسمت آخر این نقل قول شاید بتوان جای واقعی آقای رضا اصفهانی را پیدا کرد: آقای رضا اصفهانی نه بعنوان نماینده با «حُسن نیت» خرده‌بورژوازی بلکه به عنوان همان ماسک «عوام پسندانه» شورای انقلاب، نقش خود را در این جا باز می‌یابد.

اگر نشان دادن آثار واقعی حضور نمایندگان خرده‌بورژوازی در حاکمیت و در صحنه جامعه برای «اقلیت» ایجاد دشواری می‌کند، در مورد بخش دیگر حاکمیت - که از نظر «اقلیت» بخش غالب آن نیز هست و اساساً خود، علت انشعاب «اقلیت از اکثریت» را تشکیل می‌دهد - یعنی «بورژوازی متوسط وابسته» از همان گام نخست، مشکل ارائه معیار برای تشخیص بورژوازی متوسط از بورژوازی بزرگ مطرح می‌شود که «اقلیت» اساساً متعرض آن نمی‌شود و همه جا چنان برخورد می‌کند که گوئی هر کس به آسانی فرق بورژوازی بزرگ از متوسط را می‌فهمد و موقعیت آن‌ها در صحنه جامعه ما بر همه آشکار است. «اقلیت» صفت وابسته را به این «متوسط» اضافه می‌کند ولی معمولاً از اضافه کردن کلمه امپریالیسم به این وابسته، سر باز می‌زند. ولی اگر در نظر بگیریم که این بورژوازی به امپریالیسم وابسته است و امپریالیسم هم همان سرمایه مالی انحصاری است، دیگر چگونه می‌توانیم بزرگ و متوسط را از هم تشخیص دهیم؟^{۱۱}

البته این درست است که سرمایه‌های امپریالیستی در هر زمان برحسب ظرفیت بازار بکار می‌افتند و در دورانهای بحرانی از حجم سرمایه گذاری‌ها کاسته می‌شود و این امر مخصوصاً در مورد کشورهای وابسته و در شرایط انقلابی که امنیت سرمایه‌ها به خطر می‌افتد، بیش از جاهای دیگر صادق است، اما آیا می‌توان گفت که بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم در ایران وجود دارد بدون آن که در حاکمیت باشد؟ سرمایه بزرگی که متعلق به این بورژوازی بزرگ است در کجاست؟ «اقلیت» که پس از جدا شدن از «اکثریت» هنوز لهجه اکثریتی خود را حفظ کرده مرتباً نامهایی مثل خیامی‌ها را به عنوان نمایندگان بورژوازی بزرگ مطرح می‌کند ولی آیا با فرار خیامی، شرکت ایران ناسیونال هم فرار کرد؟ آیا خیامی سند مالکیت این شرکت را با خود برد؟ یا این شرکت با عنوان مالکیتی جدید هنوز در کار است و با شرکت مادر خود در انگلستان مشغول معامله است! «اقلیت» وارد این بحث‌ها نمی‌شود، او با ابداع «بورژوازی متوسط وابسته» خود را راحت می‌کند و وارد صحنه اقتصادی جامعه نمی‌شود، ما به اِزاء طبقات و قشرهایی را که برمی شمرد در جامعه جستجو نمی‌کند و به شخصیت‌ها و گرایش‌های سیاسی می‌پردازد. او می‌گوید «سلطنت طلبان فراری نماینده بورژوازی بزرگ، حزب جمهوری اسلامی و لیبرال‌ها نماینده بورژوازی متوسط و جناحی از روحانیت به رهبری آیت الله خمینی نماینده نیروهای وابسته به خرده‌بورژوازی سنتی هستند».^{۱۲}

^{۱۱} ما در این جا با «اقلیت» وارد این بحث نمی‌شویم که اصولاً در ایران قسمت عمده سرمایه گذارها از طریق دولت انجام می‌گیرد و استثمار امپریالیستی اساساً با واسطه دستگاه دولتی انجام می‌شود و پیاده کردن معیار متوسط و بزرگ در این زمینه بکلی غیر ممکن است.

^{۱۲} نبرد خلق، دوره جدید، شماره ۱، ص ۷۱، تیرماه ۱۳۵۹

اگر این بورژوازی متوسط، وابسته نبود، و اگر سرمایه در شرایط تکامل قبل از انحصار بود، قائل شدن به کوچکی و بزرگی سرمایه لااقل از لحاظ تئوریک با اشکالی روبرو نمی‌شد. در جریان تراکم سرمایه و رقابت سرمایه‌داران براساس میزان سرمایه، قشر بندی‌هایی در درون طبقه بوجود می‌آید و این قشر بندی‌ها با گرایش‌های سیاسی ویژه همراه است زیرا در واقع این قشر بندی‌ها مراحل مختلف تکامل سرمایه‌داری را منعکس می‌کنند ولی پس از آن که ما به عصر امپریالیسم وارد می‌شویم و مخصوصاً در کشوری که اساساً با صدور سرمایه امپریالیستی به روابط سرمایه‌داری کشانده شده است، نه آن که تراکم اولیه سرمایه در درون خود جامعه انجام شده باشد، صحبت کردن از این سرمایه بزرگ و متوسط، و اساساً حجم سرمایه را معیار گرایش سیاسی سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم قرار دادن، چه مفهومی جز نفهمیدن الفبای ماتریالیسم تاریخی دارد.

بهر حال «اقلیت» با این بحث‌ها کاری ندارد. او بدون چون و چرا بورژوازی متوسط خود را به عنوان عنصر عمده حاکمیت انتخاب کرده است و کاری هم به کالا، کارخانه و تولید و تجارت ندارد. منظور او از بورژوازی متوسط همین‌هایی هستند که یک دسته‌شان در رهبری حزب جمهوری اسلامی جمع شده‌اند و دسته دیگرشان همان‌هایی هستند که قبل از انشعاب نام «لیبرال‌ها» را به آن‌ها داده بودند و پس از سقوط دولت بازرگان، رهبری‌شان را بنی‌صدر به عهده گرفته است. بعداً «اقلیت» در این بورژوازی متوسط خود موشکافی بیشتری می‌کند و در آن دو قشر تجاری و صنعتی را تشخیص می‌دهد و حتی پس از ۳۰ خرداد ۶۰ سعی می‌کند دعوای بنی‌صدر و بقول خودش حزب جمهوری اسلامی را به دعوای بورژوازی صنعتی و «بورژوازی تجاری انگل» نسبت دهد ولی اینگونه موشکافی‌ها دیگر لازم نیست.^{۱۳}

اگر کسانی باشند که از «اقلیت» بپرسند این بورژوازی متوسط دیگر کیست، در پاسخگویی به آنها، کار به این ریزه‌کاری‌ها نمی‌کشد و اگر آدم‌هایی هم باشند که این بورژوازی متوسط را بپذیرند، مسلماً بلاهتشان آن قدر هست که دیگر برای قبولاندن «تحلیل سازمان از حاکمیت» به آنها احتیاج به اینگونه موشکافی نباشد.

حالا برگردیم به صحنه سیاست و ببینیم که این تحلیل از حاکمیت، چه مشکلاتی پیش می‌آورد. این درست است که «اقلیت»، حاکمیت را در مجموع خود «ضد خلقی»^{۱۴} ارزیابی می‌کند اما آیا قبول وجود خرده‌بورژوازی در حاکمیت هر چند هم که «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» باشد و هر چند هم که در عمل «دنبال‌رو بورژوازی» باشد، هیچ تأثیری در ماهیت این حاکمیت ندارد؟ «اقلیت» در همان آغاز انشعاب به این امر اذعان می‌کند که «آنها... دارای گرایش‌های ضعیف ضد امپریالیستی نیز هستند. این امر در پاره‌ای موارد تضادهای درونی ارگان سازش را تشدید می‌کند، اما باید در نظر داشت که این جنبه گرایش ضد امپریالیستی آن‌ها تحت الشعاع جانبداری، حمایت و دنباله‌روی آن‌ها از بورژوازی قرار می‌گیرد» (کار

^{۱۳} در نشریه کار، شماره ۱۲۴، شهریور ۱۳۶۰ می‌خوانیم: «اکنون قدرت سیاسی در دست یک قشر محدود قرار گرفته است که نه تنها تمامی اقشار و طبقاتی را که در تولید و زندگی معنوی جامعه نقش دارند کنار گذاشته است و با آنها در ستیز قرار گرفته است بلکه آن اقشار، بورژوازی، بویژه بورژوازی صنعتی را که قادر است تحت شرایطی بحران را مهار کند از حاکمیت کنار گذاشته و بورژوازی صنعتی با بورژوازی تجاری حاکم در تضادی شدید قرار گرفته است». البته اینگونه دست‌کاریها بیشتر جنبه موضعی دارد و اغلب از طرف خود «اقلیت» هم در آثار بعدی تعقیب نمی‌شود.

^{۱۴} این اصطلاح را «اقلیت» بعدها بکار می‌برد. در آغاز فقط از حرف‌هایش می‌شود آن را استنباط کرد.

شماره ۶۱، خرداد ۵۹، ص ۸).^{۱۵}

همین «گرایش ضعیف ضد امپریالیستی» و همچنین «تشدید تضادهای درونی هیأت حاکمه»، که هر دو از موجودیت خرده‌بورژوازی در حاکمیت ناشی می‌شود، در صحنه سیاست، «اقلیت» را به زیگزآگ رفتن وامیدارد. او هر روز خمینی را به عنوان مانع همه اختلافهای درونی می‌بیند ولی باز در تحلیل او، خمینی به عنوان نماینده خرده‌بورژوازی و عامل تشدید تضاد در درون هیأت حاکمه باقی می‌ماند. بتدریج «اقلیت» بدون این که زیاد به تحلیل خود دست بزند از نام بردن از خمینی به عنوان نماینده خرده‌بورژوازی مرفه سنتی خودداری می‌کند.^{۱۶} ولی در عین حال از نشان دادن نقش و جایگاه واقعی او در هیأت حاکمه طفره می‌رود. در ادبیات «اقلیت» بواقع می‌توان گفت دوران سکوتی در مورد خمینی وجود دارد، حتی وقتی که اجرای «بندج» به دستور صریح خمینی متوقف می‌شود، نشریه کار، حرف را به رجائی و بهشتی و دولت و منتظری می‌کشاند و مثلاً می‌گوید «آیت الله منتظری علیرغم نیت «خیرخواهانه»^{۱۷} خود عملاً به دفاع از منافع زمین داران پرداخته است» (کار شماره ۸۷، آذرماه ۵۹، ص ۱۵)، ولی از خود خمینی هیچ نمی‌گوید.

در واقع «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» از آن جهت هنوز در تحلیل «اقلیت»، در درون حاکمیت هست که پوششی باشد بر سیاست‌های اپورتونیستی سازمان در قبال همین حاکمیت، و الا نه در صحنه واقعی جامعه و نه در درون حاکمیت، «اقلیت» نمی‌تواند اثری از این حضور نشان دهد. اگر از نمایندگی خرده‌بورژوازی مرفه سنتی، خمینی را حذف کنیم دیگر چه کسی در حاکمیت می‌ماند که نماینده خرده‌بورژوازی مرفه سنتی باشد و اگر خمینی را نماینده خرده‌بورژوازی مرفه سنتی بدانیم، آنگاه چرا نگوئیم «حاکمیت در وجه غالبش خرده‌بورژوازی» است؟

بهر حال این خرده‌بورژوازی مرفه سنتی و «گرایش ضعیف ضد امپریالیستی‌اش» در کنار بورژوازی متوسط در حاکمیت همان عاملی بود که به «اقلیت» امکان داد تا مدتی نسبتاً طولانی در خصوص مسائل مهم جامعه در فاصله نه چندان زیادی از «اکثریت» حرکت کند. مثلاً در مسئله گروگانها با اتکاء به همین تحلیل‌ها بود که «اقلیت» آن را جزء «برخی اقدامات ضد امپریالیستی»^{۱۸} حاکمیت به حساب آورد و در کار شماره ۷۰، مرداد ۵۹، ص ۱۱ نوشت: «دانشجویان پیرو خط امام با اعلامیه‌های افشاگری خود در حقیقت بر بسیاری از مواضع انقلابی سازمان ما مهر تأیید زدند... و این امر بر اعتبار و حیثیت سازمان چریکهای فدائی خلق... به میزان زیادی افزود و شعارهای سازمان ما را به شعارهای توده‌ها تبدیل کرد».^{۱۹} و باز در همانجا نوشت: «بر چنین بستری بود که پیشروان طبقه کارگر توانستند آگاهی توده‌ها را نسبت به

^{۱۵} حتی در ۳ تیر ماه ۶۰ «اقلیت» در فوق العاده خبری خود می‌نویسد: «هدف از اعمال جنایت‌کارانه و ضد خلقی ارباب مردم... تثبیت موقعیت هیأت حاکمه کنونی است تا بتواند سازش قطعی با امپریالیسم را در شرایط مناسب به انجام رساند.»
^{۱۶} زمانی که پس از خرداد ۶۰ «اقلیتی‌ها» موقتاً شیفته مجاهدین می‌شوند، کار را به جائی می‌رسانند که خمینی را «دشمن بشریت، دشمن ترقی، دشمن پیشرفت و انقلاب» (نشریه کار، شماره ۱۳۴، ۱۳ آبان ۱۳۶۰) می‌خوانند و حتی مارکسیسم و تحلیل طبقاتی خود را فراموش می‌کنند.

^{۱۷} کلمه خیرخواهانه در داخل گیومه قرار دارد، ولی علت آن برای ما معلوم نیست. اگر «اقلیت» می‌خواست جنبه غیرواقعی آنرا نشان دهد (که ازاین جمله، چنین بر نمی‌آید) می‌بایست علامت گذاری لازم را در این مورد می‌کرد.

^{۱۸} نشریه کار، شماره ۶۱، خرداد ۱۳۵۹

^{۱۹} از این جا می‌توان به ماهیت شعارهای «انقلابی» چنین سازمانی پی برد!

امپریالیسم و پایگاه داخلی‌اش و عملکردهای آن بالا ببرند.^{۲۰}

البته پس از ختم غائله گروگانگیری، «اقلیت» نوشت: «توده‌های میهن ما که به حاکمیت اعتمادی ناشی از زود باوری و از روی ناآگاهی داشتند،^{۲۱} چنین تصور می‌کردند که تسخیر جاسوسخانه امپریالیسم آمریکا نقطه عطفی در جهت خواست واقعی آن‌ها یعنی آغاز مبارزه‌ای واقعا ضد امپریالیستی خواهد بود.»^{۲۲} ولی «گذشت زمانی چند لازم بود تا توده‌ها به تجربه دریابند که هیأت حاکمه مسأله گروگانگیری را وسیله‌ای برای کنترل مبارزات توده‌ها، کنترل مبارزات واقعا ضد امپریالیستی-دموکراتیک کارگران و دهقانان، سلب حقوق و آزادی‌های دموکراتیک توده‌ها و تحکیم موقعیت سیاسی خود قرار داده است.»^{۲۳}

ولی نباید از این اظهارنظرهای «اقلیت» گمان کرد که او در مورد گروگانگیری اشتباهی کرده است، زیرا پس از آزادی گروگان‌ها «به تجربه» متوجه آن می‌شود و برای حفظ غرور خود نمی‌خواهد آن اشتباه را امروز به روی خود بیاورد. موضعی که در طی گروگانگیری از طرف «اقلیت» اتخاذ شد، یعنی تأیید آن و قبول آن به عنوان یک «اقدام ضد امپریالیستی از طرف حاکمیت»، همان موضع واقعی «اقلیت» است که با تمام جهت‌گیری‌ها و اساس تحلیلهای او از مبارزه ضد امپریالیستی تطبیق می‌کند. او در روز آزادی گروگانها دچار احساسات می‌شود و به نوبه خود دست به عوام فریبی می‌زند و چنین جلوه می‌دهد که گویا جریان گروگانگیری را یک «تراژدی-کمدی حاکمیت» تلقی می‌کند. ولی نه! واقعیت این نیست. «اقلیت» خود برداشتش را از مبارزه ضد امپریالیستی چنین بیان می‌کند: «به اعتقاد ما انقلاب ضد امپریالیستی-دموکراتیک ما سه وجه کاملاً به هم پیوسته و جدائی ناپذیر دارد: دموکراتیک (برای تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک و دموکراسی سیاسی)، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری؛ که در هر مقطع و مرحله، بسته به تغییر و تحولاتی که مستقل از اراده پیشرو صورت می‌پذیرد، یکی از این سه وجه عمده می‌شود و دیگر وجوه را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.» (تیر ماه ۶۰، کار شماره ۱۱۹) برای اینکه مفهوم این درک از مبارزه ضد امپریالیستی روشن شود او بلافاصله مثالی به دست می‌دهد که از هر توضیح دیگری درباره این‌گونه ضد امپریالیست بودن گویاتر است. او می‌گوید: «مثلاً از مقطع تسخیر سفارت تا آزادی گروگان‌ها علیرغم اهداف حاکمیت، وجه ضد امپریالیستی مبارزه عمده شد.» (همانجا) توجه داشته باشید که این جملات در ۳۱ تیر ماه ۱۳۶۰ نوشته شده، یعنی در تاریخی که بهیچوجه زمینه‌ای برای فریب خوردن «اقلیت» از حاکمیت وجود نداشته است.

این درک از مبارزه ضد امپریالیستی و سه وجه «پیوسته و جدائی ناپذیر» آن، همان درکی است که

^{۲۰} از این جا می‌توان به ماهیت واقعی این پیشروان پی بُرد!

^{۲۱} از این جا می‌توان آن «توده‌های نا آگاه و متوهم» که در طی پنج سال گذشته عناصر اصلی تمام تحلیلهای اپورتونیستی بوده است را شناخت. این‌ها اپورتونیسم خود را با «نا آگاهی و توهم توده‌ها» توجیه می‌کنند.

^{۲۲} نشریه کار، شماره ۸۳، مقاله «پرده آخر نمایش مبارزه ضد امپریالیستی حاکمیت» ۱۵ آبان ۱۳۵۹
^{۲۳} همانجا در ادامه مقاله می‌آید: «با گذشت یکسال از تسخیر لانه جاسوسی سرانجام پرده‌ها به کنار زده شد و نمایش مسخره و مضحکی را که هیأت حاکمه برای فریب توده‌ها آغاز کرده بود، با نمایش مضحک‌تر در «مجلس شورای اسلامی» به پایان رسید و سرانجام صحت و سقم تمام تحلیلهای (تحلیلهای چه کسی؟! در مورد مسئله گروگانگیری و اهداف هیأت حاکمه از آن روشن شد.» «اقلیت» در کمال روحیه از این فرصت استفاده کرده، طعنه‌ای هم به شرکای سابق خودش می‌زند: «در این رهگذر تنها مرتدان «کمیته مرکزی» و حزب توده هستند که چون کودکان عقب مانده مات و مبهوت به این صحنه آخرین مینگرند و برای بازیگران «نمایش ضد امپریالیستی» مشتاقانه دست می‌زنند (نشریه کار، شماره ۸۳، آبان ۱۳۵۹).

سالهاست «حزب توده» بر اساس آن حرکت می‌کند و مطابق آن در دوران معینی می‌کوشید حتی شاه را بر علیه امپریالیست‌ها تحریک کند.

مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک یک وجه بیشتر ندارد و آن هم مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک است. آن‌ها که امپریالیسم را از سرمایه وابسته و مبارزه ضد امپریالیستی را از مبارزه دموکراتیک جدا می‌کنند نمی‌فهمند، و یا بهتر است بگوئیم نمی‌خواهند بفهمند، که ما در چه مرحله‌ای از انقلاب خود هستیم و نمی‌خواهند بفهمند که برای ما مبارزه با سرمایه وابسته^{۲۴} یعنی مبارزه با امپریالیسم و در شرایط ما مبارزه با امپریالیسم یعنی مبارزه دموکراتیک. ولی این مبارزه دموکراتیک خصلت ویژه خود را دارد. پرولتاریا پیشاپیش همه توده‌ها بر علیه سرمایه وابسته یعنی بر علیه امپریالیسم، یعنی برای دموکراسی، مبارزه میکند و پیروزی در این مبارزه یعنی برافتادن سرمایه وابسته، برافتادن امپریالیسم و برقراری روابط دموکراتیک نوین و آمادگی برای گذار به سوسیالیسم.

«اکثریتی‌ها و توده‌ای‌ها» هم با همین استدلال و با همین تحلیل از مبارزه ضد امپریالیستی در راه خیانت به خلق تا آنجا پیش رفتند که فرزندان این خلق را به دست جلادان امپریالیسم سپردند. آن‌ها هم می‌گفتند این رژیم هر چه باشد ضد امپریالیست است. وقتی ابله‌ی چنین تحلیلی از مبارزه ضد امپریالیستی در دست داشته باشد، در لب پرتگاه خیانت ایستاده است و امواج خروشان مبارزه طبقاتی سرانجام یک روز او را به عمق این پرتگاه در خواهد افکند.

این برداشت از مبارزه ضد امپریالیستی وقتی با آن تحلیل از حاکمیت در می‌آمیزد و بر فرض «توهم توده‌ها از حاکمیت» استوار می‌شود، پس از حمله مرداد ۵۸ رژیم به کردستان منجر به پیش کشیدن «صلح دموکراتیک» از طرف «اقلیت» قبل از انشعاب می‌شود و پس از انشعاب به عنوان اساس سیاست وی منتشر می‌گردد.

بینیم چگونه در شرایط حاکمیت «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» و «بورژوازی متوسط وابسته»، «صلح دموکراتیک» در کردستان و «آزادیهای دموکراتیک» در سراسر ایران امکان پذیر است. در مقاله «مسئله کردستان و موضع ما» کار شماره ۶۷، «اقلیت» به مسئله کردستان می‌پردازد. در آغاز این مقاله می‌خوانیم که «بدون برقراری دموکراسی توده‌ای در ایران، خلق گرد به خواست‌های واقعی خویش دست نخواهد یافت». امری معقول که با این اصل که حفظ و استحکام سرمایه‌داری وابسته نیاز به یک دیکتاتوری افسارگسیخته و به طور کلی یک روبنای سیاسی همراه با یک دستگاه نظامی - بوروکراتیک عظیم دارد،^{۲۵} تطبیق می‌کند ولی این تازه آغاز مقاله است و مقاله حرف آخرش را در آغاز می‌زند. این درست است که «یگانه سیاست صحیح پرولتاری در قبال مبارزات خلق گرد دفاع از این مبارزات، شرکت فعالانه در آن و کشاندن توده‌ها به عرصه عمل انقلابی...»^{۲۶} می‌باشد ولی این امر را نباید نادیده گرفت که (دقت کنید،

^{۲۴} وقتی که قبول کردیم که در ایران سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم حاکم است یا نظام اجتماعی - اقتصادی ما، نظام سرمایه‌داری وابسته است، دیگر حق نداریم با صحبت از «سرمایه» یک امر مشخص و روشن را به امری مجرد و کلی تبدیل کنیم. وقتی این امر را پذیرفتیم همواره باید هنگام سخن گفتن از سرمایه در ایران صفت وابسته را به آن اضافه کنیم و از همینجا، جلوی آن کسانی را که می‌خواهند تحلیل‌های آماده را از خارج برای مصرف داخلی وارد کنند بگیریم.

^{۲۵} دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر) ص ۴۷.

^{۲۶} نشریه کار، شماره ۶۷، ۲۴ تیرماه ۱۳۵۹.

اصل مطلب این جاست) در شرایطی که بخش وسیعی از توده‌ها اعتماد ناآگاهانه‌ای به حاکمیت داشته و از آن حمایت می‌کنند، مبارزه خلق گُرد قادر به سرنگونی قدرت حاکمه نیست» (همانجا، تأکید از ماست). مقاله، دیگر به این امر کاری ندارد که حتی اگر امروز نتوان به وسیله مبارزه رژیم را سرنگون کرد چگونه باید این مبارزه را پیش بُرد تا سرانجام به «دموکراسی توده‌ای» و نهایتاً به خواست‌های واقعی خلق گُرد منجر گردد. در این دوره، که حتی تا ۳۰ تیر ۱۳۶۰ طول می‌کشد، همواره «اقلیت» همه را از «سرنگونی» برحذر می‌دارد و همه جا به این «توهم توده‌ها از حاکمیت» استناد می‌کند و سرانجام نیز عملیات مسلحانه مجاهدین او را وامیدارد که با دستپاچگی شعارهایی بدهد که ما بعداً به آنها می‌پردازیم چون مستقیماً با مسئله «تدارک قیام» در ارتباط‌اند. ولی اکنون «صلح دموکراتیک» اقلیت را در کردستان تعقیب کنیم تا ببینیم که اگر مبارزه در کردستان نمی‌تواند به سرنگونی رژیم منجر گردد قادر به انجام معجزه دیگری هست؟

«در شرایط کنونی هدفهای عاجلی در دستور روز باید قرار گیرند. این هدفها نه سرنگونی حاکمیت کنونی بلکه تأمین یک سلسله حقوق دموکراتیک مردم ایران است. این خواستها می‌توانند تأمین حقوق دموکراتیک خلق گُرد و همه خلق‌های ایران باشد» (همانجا).

اگر می‌شد «حقوق دموکراتیک خلق گُرد و همه خلق‌های ایران» را تأمین کرد دیگر، لاقلاً برای یک مرحله، چه احتیاجی به سرنگونی رژیم بود؟ ولی رفقای «اقلیت»! «تأمین حقوق دموکراتیک خلق گُرد و همه خلق‌های ایران»، در نظام سرمایه‌داری وابسته؟! و تحت حاکمیت بورژوازی وابسته؟! ممکن است خط فاصل خود را با «رفقای اکثریتی و توده‌ای» خود رسم کنید؟^{۲۷} آیا فقط به استناد حضور «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» در حاکمیت و «متوسط» بودن بورژوازی وابسته، شما به خود اجازه داده‌اید که چنین چیزی را امکان پذیر بدانید؟ شما که با آن دست و دل بازی می‌پذیرفتید که در دوران شاه «حفظ و استحکام سرمایه‌داری وابسته نیاز به یک دیکتاتوری افسار گسیخته» داشت، چه شده است که اکنون با وجود همان سرمایه‌داری وابسته باز آن را چنان شکل حکومتی‌ای تصور می‌کنید که در آن تأمین حقوق دموکراتیک خلق گُرد و همه خلق‌های ایران میسر باشد؟ حال یا شما معنی حقوق دموکراتیک و آزادیهای دموکراتیک را نمی‌دانید و یا روبنای سیاسی [دیگری را] غیر از «دیکتاتوری افسار گسیخته» برای سرمایه‌داری وابسته متصور می‌دانید و یا سازشکاری با بورژوازی وابسته را زیر این عبارت زیبا پنهان کرده‌اید. آخر در همین مقاله است که شما می‌گوئید: «ما حتی معتقدیم که اگر شرایط ایجاب کند و به نفع طبقه کارگر باشد با بورژوازی، سازش نیز باید کرد به شرطی که این سازش در پیشبرد مبارزه طبقاتی سودمند باشد (نظیر آنچه در گنبد اتفاق افتاد).»^{۲۸}

^{۲۷} با همین درک است که «اقلیت» درباره ی میثاق بنی‌صدر می‌نویسد «شکی نیست که «میثاق» در حدودی که بر لزوم استقرار آزادیهای سیاسی تأکید میکند مورد حمایت ماست و خواهد بود» (نامه سرگشاده به مجاهدین نشریه کار، شماره ۱۳۱ مهرماه ۱۳۶۰). اگر میثاق بنا به گفته خود «اقلیت» ارتش و بوروکراسی را بهمین صورتی که هست حفظ می‌کند، جنبه‌های دموکراتیک

میثاق چه معنایی جز عوام فریبی دیکتاتورهای که چون دستشان از قدرت کوتاه است «دموکرات» شده‌اند، دارد؟^{۲۸} «اقلیت» این روزها زیاد ترکمن صحرا را به رخ مجاهدین می‌کشد. ما در اینجا از روزهای سخن می‌گوئیم که همه اپورتونیست‌ها و سازشکاران از «اکثریتی» و توده‌ای (که آن زمان تا این حد بد نام نشده بودند) تا «اقلیتی» و مجاهدین خلق همه دست در دست هم و هر کدام با لحنی ویژه و در لفافه‌ای ویژه و با دلایلی ویژه به رژیم جمهوری اسلامی کمک

حُب، حالا که از دو مهمترین مسئله‌ای که هنگام تولد «اقلیت» در کشور وجود داشت و نحوه جهت‌گیری «اقلیت» نسبت به آنها آگاه شدیم، نظری هم به مسئله دیگری که چند ماه بعد پیش آمد و بسیاری از مسائل دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد یعنی جنگ ایران و عراق بیافکنیم و ببینیم که چگونه «اقلیت» در آن جا نیز به دلیل «توهم توده» به دفاع از جمهوری اسلامی می‌پردازد.

ما پیش از این و در موقع خودش نشان دادیم که «اقلیت» در جنگ ایران و عراق، که در واقع جنگی امپریالیستی است، امپریالیست‌ها را تبرئه می‌کند و سعی می‌نماید همه چیز را به دو دولت ایران و عراق برگرداند و در این راه به نحوی مضحک اظهار نظر می‌کند که جنگ ایران و عراق باید کوتاه مدت باشد.^{۲۹} در این جا دیگر به این مسائل نمی‌پردازیم و اساساً این مسائل خارج از موضوع این جزوه است. ما در اینجا به روش برخورد «اقلیت» با حاکمیت موجود، که می‌بایست قاعداً با تحلیل این سازمان از پایگاه طبقاتی حاکمیت و شرایط عینی جامعه تطبیق کند، می‌پردازیم. به همین جهت به جنبه دیگری از موقعیت «اقلیت» در قبال جنگ ایران و عراق توجه می‌کنیم.

هنگامی که جنگ بین دولت‌های سرمایه‌داری پیش می‌آید، بلافاصله مسئله تبدیل جنگ به جنگ داخلی و برگرداندن سلاحها به سوی دولت خودی و یا ایجاد مناطق آزاد شده از دست ارتش دولت‌های مرکزی برای بسط آینده انقلاب به ذهن کمونیست‌ها می‌آید. به هر حال آنها بهیچوجه حق ندارند، تحت هر عنوانی که باشد، با قبول استقرار دولت وابسته، به جنگ وارد شوند. «اقلیت» در ضمیمه کار شماره ۸۱، به همین وظیفه کمونیست‌ها در قبال جنگ می‌پردازد و در این زمینه حرفی می‌زند که خواندنش خالی از تفریح نیست. او می‌گوید: «اگر در عراق شرایط عینی مهیاست، وظیفه کمونیست‌ها و دیگر نیروهای انقلابی است که جنگ را به یک جنگ داخلی علیه رژیم عراق تبدیل کنند. اما در ایران، که توده‌های ناآگاه به حاکمیت اعتماد دارند و نمی‌توان یک چنین شعاری را مطرح کرد، وظیفه کمونیست‌هاست که ماهیت جنگ را از جانب رژیم ایران افشاء کنند و در جنگ دولت‌های ایران و عراق شرکت نکنند». بسیار خوب، کمونیست‌های عراقی به جنگ دولت خودشان بروند ولی ما فعلاً مصلحت نیست به چنین کاری دست بزنیم و طبق دستورالعملی که در کار شماره ۷۸، مهر ۵۹، به هواداران خود داد با تشکیل «هسته‌های مسلح» برای دفاع از شهرها و مناطق جنگزده و کمک به آذوقه‌رسانی و غیره و غیره، دولت خودمان را در کار جنگ یاری کنیم. به این ترتیب «اقلیت» همان حرفی را می‌زند که هر جمعه هاشمی رفسنجانی می‌زند: «مردم عراق، بر علیه دولت خودتان قیام کنید تا ما هم از این طرف کمک کنیم». نتیجه چنین سیاستی که «اقلیت» به کمونیست‌های عراق توصیه می‌کند نیز احياناً جز همان چیزی نخواهد شد که هاشمی رفسنجانی می‌خواهد یعنی سرنگونی «دولت صدام» و برقراری رژیمی که ماهیت آن را لزوماً فاتح جنگ، که از گزند «کمونیست»‌های خودی در امان بوده، تعیین خواهد کرد.

راستی آیا این «کشاکش انقلاب و ضدانقلاب» است که «اقلیت»، مخصوصاً پس از کنگره، مدام تأکید می‌کند که ایران از قیام به این طرف عرصه آن بوده است؟ یا اگر «اقلیت» را انقلاب فرض کنیم: سرسپردگی و خدمت انقلاب در آستان ضدانقلاب؟ «اقلیت»، بین دو نبرد قطعی» چه میکند؟

میکردند تا خود را برای سلاخی خلق هر چه بیشتر آماده کند.

^{۲۹} رجوع کنید به جزوه «چه کسی پشت سر چه کسی است (در جنگ دو رژیم ضد خلقی ایران و عراق)» از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران.

تا این جا می‌بینیم که «اقلیت» با تحلیل ویژه خود از حاکمیت و اتکاء به «توهم توده‌ها»، همه را از «طرح شعار سرنگونی» برحذر می‌دارد. در این دوران کمتر نشریه‌ای از این سازمان را می‌توان پیدا کرد که حاوی این هشدار نباشد. خصوصاً هر جا که پای مبارزه مسلحانه در کردستان پیش می‌آید، «اقلیت» ضمن اقرار به آنکه در کردستان «در شرایط مشخص کنونی، هر نیروی سیاسی‌ای که بخواهد به کار سیاسی در کردستان بپردازد ناچار از دست زدن به مبارزه مسلحانه است»،^{۲۰} با تأکید بیشتری بر این امر تکیه میکند که مبادا کسی بفکر آن باشد که این مبارزه را در جهت سرنگونی رژیم بسیج کند. او می‌گوید: «به هر حال آنچه در اینجا اساسی است آنست که ما در مرحله کنونی، هدف سرنگونی حاکمیت را نداشته بلکه تحقق اهداف مشخص و کسب پیروزی‌های سیاسی مورد نظر است» (همانجا).

تا تیرماه ۶۰ به اصطلاح سیاسی‌ترین شعاری که «اقلیت» مطرح می‌کند، شعار «نابود باد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی‌اش» می‌باشد. ولی وقتی این شعار با درک «اقلیت» از امپریالیسم و هم‌چنین سکوت در مورد پایگاه داخلی امپریالیسم، مخصوصاً در قدرت دولتی، می‌آمیخت از هرگونه محتوای انقلابی خالی می‌شد.^{۲۱}

در این دوران تنها خواست مشخصی که از سوی «اقلیت» در رابطه با قدرت دولتی مطرح می‌شد، خواست آزادیهای دموکراتیک و برقراری شوراها بود.^{۲۲} اکنون بینیم از چه وقت «اقلیت» عملاً به فکر «تدارک قیام» افتاد و چه شرایطی او را به این فکر انداخت.

در تیرماه ۶۰ «اقلیت» اعلام کرد که «جامعه‌ی ما اکنون در آستانه یک نبرد تعیین‌کننده قرار گرفته است» (کار، شماره ۱۱۶ - ۱۰ تیرماه ۶۰) و پیش‌بینی نمود که «در آینده نزدیک بروز رویدادهای سترگ و نبردهای سرنوشت‌ساز، اجتناب‌ناپذیر است» (همانجا) و در عین حال بی‌نتیجه بودن تاکتیک «سرکوب‌های پی‌درپی دیوانه‌وار» رژیم را اعلام کرد و آن را با این عبارت که «دزد ناشی به کاهدان می‌زند»، بسُخره گرفت. (همانجا)

از این زمان است که بتدریج عباراتی نظیر «کشمکش انقلاب و ضدانقلاب، تکمیل انقلاب نیمه کاره و

^{۲۰} نشریه کار، شماره ۶۷، ص ۹، ۲۴ تیرماه ۱۳۵۹.

^{۲۱} این برداشت از امپریالیسم و نقش او باعث می‌شود که «اقلیت» در اعلامیه‌ای که به مناسبت حمله به سفارت ژاپن به تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۶۱ منتشر می‌کند، بنویسد: «در شرایط کنونی، مبارزه با این دشمن شناخته شده (یعنی آمریکا) از کانال مبارزه با امپریالیسم ژاپن صورت خواهد گرفت». بله! قهرمانان شعار «نابود باد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی‌اش»، آمریکا را در ایران پیدا نمی‌کند. رفقا! مبارزه با آمریکا در ایران از «کانال» مبارزه با ارتش امپریالیستی و سایر دستگاه‌های سرکوب و رژیم سیاسی‌ای که این ابزار سرکوب در اختیار او قرار دارد، می‌گذرد و اگر گاه و بیگاه انقلابیون به این یا آن عامل مستقیم امپریالیسم حمله می‌کنند بیشتر جنبه سمبلیک و تبلیغاتی دارد. شما که در برشمردن «اشتباهات اساسی» خط مشی گذشته سازمان آن قدر موشکافی کردید، چرا به این گفته‌ی رفیق احمدزاده نپرداختید که گفت: «در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آن که به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود، تبدیل به یک چیز پوچ و مُحَمَل می‌گردد. مسئله سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد» (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، ص ۵۵).

^{۲۲} البته «اقلیت» شعار «پیش‌سوی تشکیل حزب طبقه کارگر» را نیز میداد که ضررش به هیچکس نمی‌رسید و اساساً هیچگونه واکنش سیاسی در جامعه بر نمی‌انگیخت.

ناقام» (کار، شماره ۱۱۶) و «چشم انداز اعتلاء جنبش توده‌ای» و سرانجام «تدارک قیام» کار شماره ۱۱۸، ص ۴، ۲۴ تیرماه ۶۰) در آثار سازمانی «اقلیت» پدیدار می‌شود، که کنگره آنها را تثبیت کرده و تا امروز هم، اگر نگوئیم عمل سازمان بلکه، بی‌عملی «اقلیت» و تئوری بافیهای آن بر آنها استوار است.

«اقلیت» در ۲۴ تیرماه ۶۰ در مقابل مشاهده «اُفت» اعتراضات و مبارزات آشکار توده‌ها، این سؤال را مطرح می‌کند که «آیا جنبش توده‌ای به سوی یک رکود سیاسی طولانی پیش می‌رود یا این که تحت تأثیر عوامل ذهنی،^{۳۳} یک رکود موقت و کوتاه مدت را از سر می‌گذرانند؟» (همانجا) و در همین جا با استناد به این که «علل اساسی جنبش توده‌ای» برجاست، اعلام می‌کند که «شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود در کلیت خود محتمل‌ترین چشم انداز را بروز اشکال مبارزه کاملاً انقلابی و آشکار نشان می‌دهد». این نیز همان نحوه استدلالی است که توسط کنگره اخذ و تثبیت شد. بیش از دو سال است که «اقلیت» چشم انداز اعتلاء و پایان یافتن «اُفت موقت» جنبش را با استناد به «شرایط اقتصادی - اجتماعی» و وجود بحران توضیح می‌دهد و هر کس از او بپرسد که به چه کاری مشغول است، میگوید به «تدارک قیام».

عناصر کلی این برخورد و تحلیل، به این ترتیب در همان تیرماه ۶۰ و در چند مقاله از نشریه کار تدوین و توزیع شد. ولی اگر در مورد شرایط عینی و جهت تحوّل آنها و چشم انداز اعتلاء و قیام، همه چیز در همان تیرماه ۶۰ روشن شد و حتّی معلوم شد که در این مرحله، دیگر «اقلیت» به دلیل آن که چشم انداز اعتلاء و قیام را در پیش دارد، اساساً «تاکتیک‌های تعرضی» را باید در پیش گیرد - و بعدها توضیح داده شد که تدارک قیام، خود به خود به معنی اتخاذ «تاکتیک‌های تعرضی» است - اما در مورد تعیین نوع این تاکتیک‌های تعرضی از تیرماه ۶۰ تا آستانه کنگره، «اقلیت» که بحق از کنگره به بعد نشان داده است که تحت هیچ شرایطی حاضر نیست از تاکتیک تعرضی «اصلی‌اش» یعنی تشکیل «کمیته‌های مخفی اعتصاب» دست بردارد، دچار نوسانات بسیاری شد و مخصوصاً بدنبال کسانی رفت که امروز یادآوری آن، «اقلیتی» با انصاف را شرمگین و «اقلیتی» خوش روحیه! را غضبناک و دشنامگو می‌کند.

اکنون بپردازیم به تحوّل این «تاکتیک‌های تعرضی» در نزد «اقلیت». در همان زمانی که «اقلیت» نزدیک بودن نبرد قطعی را اعلام کرد و نتیجه نبرد را نیز پیشاپیش مسلم میدانست، دو شعار جدید به شعارهای سابق خود اضافه کرد که گرچه با توجه به گذشته او نمایانگر گامی انقلابی به جلو بود ولی بهیچوجه با طوفانی که خودش معتقد بود در سراسر کشور برپاست، تطبیق نمی‌نمود. «اقلیت» در نشریه کار، شماره ۳ تیرماه ۶۰ شعارهای «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» و «پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان» را اعلام نمود و در توضیح این دو شعار باز گفت که «هنوز نمی‌توان مستقیماً از توده‌ها سرنگونی قهرآمیز حاکمیت را طلب کرد، بلکه باید از ضعیف‌ترین و آسیب پذیرترین حلقه آن آغاز نمود. این ضعیف‌ترین حلقه... حزب جمهوری اسلامی است».

شعار مجلس مؤسسان اساساً فاقد هرگونه محتوای پراتیک بود، و حتّی بحث بر سر بیهودگی آن بیهوده است، ولی شعار «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» بخوبی نشان می‌دهد که «اقلیت» چگونه در آن دورانی که بعدها خود آن را «دوران انقلابی» نام گذاشت، جز اصلاح ساده‌ای در رژیم جمهوری اسلامی طلب نمیکرده است و اگر کنگره قرار بود «سوسیال رفرمیست‌ها» را در ایران مشخص کند، می‌بایست نه به

^{۳۳} به نظر میرسد که دزد، چندان هم ناشی نبوده و به کاهدان نزده است.

جانان «اکثریتی و توده‌ای»، که دیگر آب از سرشان گذشته بود، بلکه به خود «سازمان» مراجعه می‌کرد و با کمال صداقت اعتراف می‌نمود که نه تنها آن زمانی که با «اکثریتی‌ها» بوده بلکه در تمام دوران حیات مستقل خود نیز تا هنگام کنگره، جز رفرمیستی بیش نبوده که شعارهای رفرمیستی خود را با لفاظی‌های سوسیالیستی توجیه می‌کرده است. اما اگر چنین کاری میکرد دیگر «اقلیت» نبود، سازمانی اصولی بود که اساساً غیرممکن بود که کارش به چنین جائی بکشد. به هر حال از خیال بافی در مورد آنچه «اقلیت» می‌توانست بکند برگردیم به واقعیت خیال‌بافی‌هایی که «اقلیت» کرد. شعار «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» تا ۱۱ آذر ۶۰، شعار اساسی نشریه کار است و در ۱۸ آذر همان سال در نشریه کار شماره ۱۳۹، ناگهان و بدون هیچگونه مقدمه‌ای این شعار جای خود را به شعار «مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی» میدهد.^{۳۴}

تنها در نشریه کار، شماره ۱۴۴، است که «اقلیت» توضیح می‌دهد اتخاذ این شعار جدید به جای شعار قبلی نیز یکی از کارهای کنگره، «این مجمع عالی» بوده است و مطالبی هم در توجیه صحت شعار «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» می‌آید که بیشتر مصرف داخلی برای هواداران خوش باور «اقلیت» دارد و برایشان توضیح می‌دهد که چگونه می‌خواسته است با توجه به «ذهنیت توده‌ها» با شعار «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» به طور «غیر مستقیم» رژیم جمهوری اسلامی را، که گویا توده‌ها خیلی شیفته‌اش بوده‌اند، «زیر علامت سؤال» برد. به هر حال این بطور غیر مستقیم کلاه سر توده‌ها گذاشتن و رژیم دلخواهشان را زیر علامت سؤال بردن، تمام توجیهی است که «اقلیت» برای این شعار خود دارد.

یکی از جنبه‌های اپورتونیسم، عقب ماندگی است و در این جا «اقلیت» خود بوضوح متوجه عقب ماندگی خود می‌باشد، وقتی می‌نویسد که «قدر مسلم آن است که در این مرحله و این ایستگاه، پرولتاریا (بخوان اقلیت) در شکل شعار با لیبرال‌های ضدانقلابی همسو خواهد شد» (کار، شماره ۱۱۹، ص ۱۹، ۳۱ تیرماه ۶۰) زیرا در آن مقطع مجاهدین شعار «مرگ بر خمینی و رژیم او» را به راحتی می‌دادند و «اقلیت» از آنها عقب مانده بود و در نتیجه با «لیبرال‌ها» که فقط سرنگونی حزب جمهوری اسلامی را می‌خواستند، همسو شده بود. اما اپورتونیسم جنبه دیگری هم دارد و آن دنباله‌روی از وقایع است، که اتفاقاً در این دوره نزد «اقلیت» با وضوح بسیار دیده می‌شود و برای خواننده‌ای که وقت تلف‌کردنی داشته باشد، مطالعه نوشته‌های این دوره «اقلیت» خالی از تفریح نیست.

سازمانی که شعار اصلی خود را «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» قرار داده و دلیل اصلی اتخاذ این شعار را حمایت توده‌ها از رژیم جمهوری اسلامی و بیوقت بودن اقدام به سرنگونی آن اعلام کرده، در تاریخ ۲۴ تیرماه ۱۳۶۰ می‌نویسد: «باید جوخه‌های رزمی را سازمان داد، باید به تسلیح خلق همت گماشت و توده‌ها را به مقاومت در برابر خلع سلاح دعوت کرد. به مقابله جدی با باندهای سپاه برخاست و با دموکرات‌های انقلابی اتحادهای رزمی پدید آورد» (کار، شماره ۱۱۸)، و سرانجام با اطمینان کامل اعلام می‌کند که «امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که رژیم جمهوری اسلامی در آستانه سقوط قرار گرفته است». (کار، شماره ۱۲۱، ۱۴ مرداد ۶۰) ظاهراً عملیات مسلحانه مجاهدین، که بعداً «اقلیت» آنها را یکی

^{۳۴} البته همراه این شعار نیز، به جای شعار رفرمیستی «پیش بسوی مجلس مؤسسان»، شعار به ظاهر انقلابی «برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق» آمده است که آن نیز نزد «اقلیت» فاقد هرگونه محتوای عملی است.

از دلائل تثبیت رژیم جمهوری اسلامی خواهد خواند، اپورتونیستِ دنباله رو ما را واداشته است که علیرغم شعارهای عقب مانده و تاکتیک‌های انفعالی خویش حرف هائی بزند که برای آن نه از نظر تشکیلاتی و نه حتی از نظر روحیه مبارزاتی آمادگی دارد. پیشنهاد تشکیل «جوخه‌های رزمی»، که ما بعداً بیشتر به آن خواهیم پرداخت، زائیده همین دوران و همین مناسبات اپورتونیستی بود نه زائیده روحیه انقلابی و ارزیابی مارکسیستی از شرایط موجود.

«اقلیت» با تکیه به اکونومیسم خود اینگونه حساب کرد: «شرایط اقتصادی و اجتماعی» ای، که در روز ۳۰ خرداد ۶۰ مردم را به خیابان‌ها ریخت که از بین نرفته است. او پیش از این، هنگام رد نظرات رفیق احمدزاده به کمک نظرات رفیق جزنی، بخیال خودش این را به اثبات رسانده بود که زور و دیکتاتوری به تنهایی نمی‌تواند جلوی جنبشهای خود انگیخته مردمی را بگیرد و گفته بود: «چنین دیدگاهی عامل اقتصادی، بحران‌های اقتصادی سیستم و تضادهای ناشی از آنرا، که علی‌الاصول عامل تعیین کننده در تحولات و جنبشهای خودبه‌خودی هستند، عملاً نادیده می‌گیرد و به عامل روبنائی یعنی دیکتاتوری نقش مطلق یا بطور کلی تعیین کننده می‌دهد».^{۳۵} و «اگر شاه هم پس از خرداد ۴۲ توانست با دیکتاتوری جلوی بروز جنبشهای خودبه‌خودی را بگیرد، به دلیل اصلاحات ارضی و تعدیل تضادها بود».^{۳۶} پس با این حساب ساده، جنبشهای خودبه‌خودی مردم محتمل است اگر نگوئیم که مسلم است. سپس «اقلیت» با برداشت اپورتونیستی خودش از پایگاه طبقاتی دولت و تلقی «ارتش و بورژوازی بزرگ» (کار، شماره ۱۱۸، ص ۴، ۲۴ تیرماه ۱۳۶۰) به عنوان «نیروی دیگری» سوای «انقلاب و ضدانقلابی» (همانجا) که فعلاً با یکدیگر درگیرند، باز این حساب ساده را میکند که درهم کوبیدن این رژیم برای مجاهدین با آن همه عملیات مسلحانه‌ای که انجام می‌دادند، کار آسانی است. با این حساب هاست که علیرغم شعارهای رفرمیستی و تاکتیک‌های پاسیفیستی «اقلیت» از «سقوط رژیم، جوخه‌های رزمی، قیام و اتحاد رزمی با دموکرات‌های انقلابی» و غیره و غیره صحبت می‌کند و ما پائین‌تر خواهیم دید که علیرغم دو شعار «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی و پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان» به فکر «آلترناتیو انقلابی» (همانجا) می‌افتد.

همین وضعیت را در قبال شعار «پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان» می‌بینیم، یعنی آن نهادی که می‌بایست در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی شکل حکومتی جانشین آن را تعیین کند. در توجیه این شعار، «اقلیت» ناگزیر است ابتدا به همان درک خود از سه جزء «جدائی ناپذیر و به هم پیوسته» مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی و عمده شدن یکی از این اجزاء در هر مرحله مراجعه کند و نشان دهد که در این مرحله یعنی «تا وقتی که حزب جمهوری اسلامی، که اکنون منحصراً قدرت را در دست دارد و جمهوری مبتنی بر مجلس خبرگان و شورای نگهبان و غیره شکل حکومتی مطلوب طبع اوست، قدرت را در دست داشته باشد، مبارزه برای تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک (به ویژه جدائی دین از سیاست) و تضمین حق حیات سیاسی توده‌ها عمده خواهد بود».^{۳۷} (کار، ۱۱۹، ص ۱۹، تیرماه ۶۰) برای تأمین این آزادیها، «اقلیت» با توجه به اوضاع تصمیم می‌گیرد و شعار خود را انتخاب می‌نماید. او می‌گوید: «لیبرال-

^{۳۵} دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر)، ص ۴۸

^{۳۶} دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر)، ص ۴۵

^{۳۷} ما در این جا به محتوا و حتی لهجه بورژوائی این فرمول بندی کاری نداریم.

دموکرات‌ها (عمدتاً خرده‌بورژوازی مرفه جدید)^{۳۸} موضع بنی‌صدر را پذیرفته‌اند» (کار ۱۱۹) یعنی خواهان خلع ید از حزب جمهوری اسلامی هستند و حتی «دموکرات‌های انقلابی» یعنی مجاهدین نیز این موضع را پذیرفته‌اند. چنین است وضعیت نیروهای خرده‌بورژوازی در قبال حزب جمهوری اسلامی. ولی «نیروهای دیگری» هم هستند که موضعی، اگر نگوئیم مشابه، همسو با آن‌ها اتخاذ کرده‌اند. عین گفته «اقلیت» در این زمینه چنین است: «گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی دیگر نظیر «راه کارگر»^{۳۹} نیز لزوم زیر سؤال بردن حاکمیت و برگزاری رفراندومی برای اصلاح قانون اساسی (و درحقیقت نفی آن، زیرا محوری‌ترین ماده آن یعنی ولایت فقیه را زیر سؤال برده) را اعلام نمود.» (همانجا).

وقتی «اقلیت» به این صورت «لیبرال-دموکرات‌ها، دموکرات‌های انقلابی، راه کارگر» و خودش را در «زیر سؤال بردن» حزب جمهوری اسلامی و از این طریق قانون اساسی جمهوری اسلامی همسو دید، به سازمانهایی میتازد که «همیشه حرف آخرشان را تبلیغ می‌کنند (جمهوری دموکراتیک خلق)» (همانجا) و آن‌ها را به خاطر این که درکی از «مراحل مختلف مبارزه و ذهنیت توده‌ها» ندارند، سرزنش می‌کند. همه چیز روشن است: مبارزه «برای آزادی‌های دموکراتیک» عمده است. خرده‌بورژوازی، «راه کارگر» و «اقلیت» خواهان اصلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی هستند و کسانی هم که بیش از این می‌خواهند «درکی از مراحل مختلف مبارزه و ذهنیت توده‌ها» ندارند و برای رفع شبهه از کسانی که ممکن بود گمان کنند این موضع «اقلیت» رفرمیستی است، در پایان همان مقاله می‌پرسد: «آیا با چنین توضیحاتی باز هم شعار «پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان» شعاری رفرمیستی است؟ آیا وقتی روشن است که هدف ما از طرح شعار فوق‌الذکر، حرکت با توده‌ها به قصد نفی آن شعار^{۴۰}، البتّه در تجربه مستقیم توده‌هاست، باز هم جای طرح سؤال فوق‌الذکر باقی می‌ماند؟» (کار، شماره ۱۱۹). البتّه در کشوری مثل ایران یعنی در شرایط نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم که روبنای سیاسی الزاماً چیزی جز دیکتاتوری و استبداد آشکار و عریان نیست، کسانی که مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک را عمده می‌دانند همواره شعارهایی داده‌اند که تحقق آن‌ها پیشاپیش غیر ممکن بوده است و اولین تجربه‌های جنبش توده‌ای نیز آنها را به نحو فضیحت باری رسوا و یا به زبان «اقلیت» نفی کرده است. آیا «اقلیت»، در حالیکه در تیرماه ۶۰ یعنی در اوج قصابی‌های رژیم جمهوری اسلامی از این رژیم آزادی‌های دموکراتیک طلب می‌کند، حق دارد از دیگران بخواهد که سیاست او را «رفرمیستی» ندانند؟

^{۳۸} کاش «اقلیت» که همواره جریان‌های اجتماعی را با اسم اشخاص می‌شناسد، در این جا هم اسم یکی دو تا از این «لیبرال-

دموکرات‌ها» را می‌آورد تا بدانیم که او به چه مرتجعینی می‌گوید «لیبرال-دموکرات».

^{۳۹} با آن که «راه کارگر» سازمانی نوپاست ولی در همین مدت کوتاه از عمر خود در تشخیص و اتخاذ سیاست‌های اپورتونیستی

نبوغ بسیاری از خود نشان داده است. همواره سردمداران این سازمان را در تکاپو برای یافتن اپورتونیستی‌ترین مواضع می‌بینید

و به همین دلیل است که «اقلیتی‌ها» چه قبل از انشعاب و چه بعد از آن همواره علاقه زیادی به بحث و درس آموزی از «راه

کارگر» دارند. در بحث با «راه کارگر» اگر هیچ مسئله جدی‌ای را نشود، پیش‌برُد می‌توان مصالح بسیاری برای توجیه مواضع

اپورتونیستی بدست آورد. این بحث‌ها یک سود دیگر هم برای «اقلیت» دارند و آن این است که اغلب می‌تواند خودش را به

نسبت «راه کارگر»، انقلابی نشان دهد.

^{۴۰} همه شعارها در مرحله اول به آن جهت مطرح می‌شوند که در راه تحقق آنها گام برداشته شود. «اقلیت» شعاری می‌دهد به

«قصد نفی آن». «اقلیت» خود از پیش می‌داند که تجربه توده‌ها جز نفی این شعار را نتیجه نمی‌دهد. آنچه می‌ماند این است

که چرا «اقلیت» در این مرحله شعاری نمی‌دهد که بتواند توده‌ها را برای تحقق آن بسیج کند؟

ولی نباید توقع داشت که «اقلیت» حتی در اپورتونیسیم خود، استوار و پابرجا باشد لافلا تا زمانی که در نشریه خود عمده‌ترین شعار خود را شعار «پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان» یعنی شعار «زیر علامت سؤال» بردن غیر مستقیم رژیم جمهوری اسلامی تعیین میکند و از سرنگونی قهرآمیز و جایگزینی این رژیم با رژیم دیگری صحبت نکند. در آن زمان اوضاع با چنان سرعتی تحول پیدا می‌کرد و مخصوصاً مجاهدین با چنان سرعتی دست به مبارزه مسلحانه (البته به شیوه خودشان) - و یا به عبارت آن زمان «اقلیت»، «قهر انقلابی و عمدتاً ترور سرخ» (کار، شماره ۱۱۶، ۱۰ تیرماه ۶۰) - دست زده بودند که «اقلیت» با آن عادت اپورتونیستی خود به تشخیص افراطی «مراحل»، نمی‌توانست آن را به حساب نیاورد. به همین جهت است که در ۱۴ مرداد ماه ۶۰ نوشت: «اکنون این مسئله تا حد زیادی برای بسیاری از توده‌های مردم روشن شده است که رژیم جمهوری اسلامی از اساس با منافع و خواست‌های مردم در تضاد است» (کار، شماره ۱۲۱) و مخصوصاً بر این امر تأکید کرد که «کل سیستم اقتصادی - اجتماعی و رژیم سیاسی حاکم نه عملکرد نادرست این یا آن نهاد»^{۴۱} است که «توده‌های مردم را به فقر و فلاکت روزافزونی سوق داده و ابتدائی‌ترین حقوق و آزادیهای مردم را از آنها سلب نموده است» (همانجا). در این جا دیگر «اقلیت» بدون توجه به آنکه قبلاً شعار مجلس مؤسسان را داده بود - و به این بهانه که توده‌ها نسبت به رژیم توهم دارند، خواسته بود که اگر قرار است رژیم عوض شود از طریق مجلس مؤسسان و بی‌سروصدا باشد تا گویا بعداً این توده‌های متوهم از کسی به خاطر جمهوری اسلامی مطلوبشان طلبکار نشوند - بی‌مقدمه و بلافاصله خواهان واژگونی قهرآمیز این رژیم و برقراری «یک دولت انقلابی موقت، یعنی دولتی که بیانگر اراده خلق و ارگان قیام پیروزمند توده هاست» می‌گردد که «موقتاً جایگزین رژیم سرنگون شده شود» (همانجا).

البته در این جا نیز باز «اقلیت» صف خود را از آن کسانی که همواره «حرف آخرشان» یعنی «جمهوری دموکراتیک خلق» را تبلیغ می‌کنند، با عباراتی کلی درباره ماهیت دولت انقلابی موقت نظیر: «بیانگر اراده خلق» و «ارگان قیام پیروزمند توده‌ها» جدا می‌کند. او فعلاً بیشتر دوست دارد حرفی بزند که «لیبرال-دموکرات‌ها» ی بنی‌صدری، «دموکرات‌های انقلابی» و «راه کارگر» هم بتوانند آن را بپذیرند. از این پس دو خواست، یعنی خواست سرنگونی قهرآمیز کل رژیم و جایگزین کردن آن با یک دولت موقت انقلابی بدون تصریح پایگاه طبقاتی آن و خواست تشکیل مجلس مؤسسان و احیاناً تغییر رژیم از طریق این مجلس، در نوشته‌های «اقلیت» با یکدیگر همزیستی می‌کنند. در مقاله «جوخه‌های رزمی» چنین وانمود می‌شود که گویا این دو برخورد یکسانند و تصریح می‌کند که «ما امروز در مقابل بنی‌صدر که می‌خواهد، با حفظ اساس جمهوری اسلامی، جنبش را به بیراهه بکشاند همچنان به تبلیغ و ترویج مجلس مؤسسان و دولت موقت انقلابی می‌پردازیم» (کار، شماره ۱۲۲، مرداد ۶۰). «اقلیت» فراموش می‌کند که تنها حُسن شعار

^{۴۱} دقت داشته باشیم که این حرف را سازمانی می‌زند که شعار عمده اش برای این مرحله «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» و وظیفه عمده اش مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک است. اگر اساس اقتصادی-اجتماعی رژیم مانع تحقق «آزادیهای دموکراتیک» است، در چنین رژیمی طرح شعار مرگ بر فلان حزب و یا خواست تشکیل «مجلس مؤسسان» بدون طرح «شعار سرنگونی» چه مفهومی دارد؟ اما چاره‌ای نیست، «اقلیت» در بین «دو نبرد» گیر کرده است، در حالی که نه نبرد قبلی را فهمیده و نه برای نبرد آینده آماده است.

مجلس مؤسسان^{۴۲} این بود که مستقیماً سرنگونی رژیم را مطرح نمی‌کرد و متعرض این نمی‌شود که ترکیب این شعار با شعار برقراری دولت موقت انقلابی، علت وجودی آن را نفی می‌کند.

به هر حال در شهریور ۶۰ «اقلیت»، که در این فاصله نیز گاه و بیگاه به یاد «ذهنیت توده‌ها» و «زودرس بودن شعار سرنگونی» افتاده، اعلام می‌کند «اکنون دیگر سخن بر سر ماندن یا تثبیت این رژیم نیست. سخن بر سر این است که چه کسی جایگزین آن خواهد شد.» (کار، شماره ۱۲۴، ۴ شهریور ۶۰).

بالاخره در ۱۹ شهریور ۶۰ «اقلیت» که هنوز شعار مجلس مؤسسان خود را، به همان صورتی که در تیرماه مطرح کرده بود، میداد با «راه کارگر» و «جناح چپ اکثریت» طی پلاتفرم مشترکی خواهان «سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، برقراری یک حکومت انقلابی موقت، ایجاد یک مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی و ضرورت تغییرات اساسی و انقلابی» شد (کار، شماره ۱۳۵، ۲۰ آبان ۶۰) و ضمن طرح آن، باز به کسانی که همواره «حرف آخرشان یعنی جمهوری دموکراتیک خلق» را تبلیغ می‌کنند، توضیح داد که «هزار بار تکرار این مسئله که در جمهوری دموکراتیک خلق خواسته‌های عموم خلق تأمین خواهد شد و برنامه پرولتاریا جامع‌ترین و رادیکال‌ترین پاسخ به اساسی‌ترین نیازها و درخواست‌های توده‌های مردم است، بدون توجه به چگونگی پیشبرد آن، نه گامی است اساسی در راه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نه هژمونی پرولتاریا تأمین خواهد شد، نه قدرت سیاسی به دست خواهد آمد و نه جامعه نویی پی افکنده خواهد شد.» (کار، شماره ۱۳۵، آبان ۶۰)

در اینجا، دیگر ما به تعقیب این امر که بر سر این پلاتفرم و جمهوری مورد نظر آن چه آمد و عملاً چه اقداماتی برای تحقق آن از طرف سه سازمان امضاء کننده آن صورت گرفت، نمی‌پردازیم. تعقیب «اقلیت» و «راه کارگر» در عمل کار آسانی نیست زیرا به ندرت شما آنها را در حال عمل می‌بینید. آنچه در اینجا مهم است این است که بینیم «اقلیت»، که مدعی است «سازمان از تمام این مبارزات، سربلند و پیروز بیرون آمده است» (کار، شماره ۱۵۸، آبان ۶۱)، حتی در موضع گیری‌های روی کاغذ در چه وضع فلاکت باری قرار دارد.

«اقلیت» وقتی کسانی را که «همیشه حرف آخرشان، جمهوری دموکراتیک خلق» (کار، شماره ۱۱۹، صفحه ۱۹، ۳۱ تیرماه ۶۰) را تبلیغ می‌کنند، به ریشخند می‌گیرد و مرحله به مرحله شعارهایی نظیر «مجلس مؤسسان و جمهوری دموکراتیک انقلابی» را مطرح می‌کند، نشان می‌دهد که اساساً با بینش انقلابی در ایران بیگانه است و اپورتونیزم خود را به چنان سیستم منسجمی تبدیل کرده که دیگر فکر انقلاب برایش خنده‌دار است. «اقلیت»، جمهوری دموکراتیک خلق را به عنوان «حرف آخر»، به عنوان هدفی غیرقابل وصول و ایده‌آل و امری که به هر حال قبل از آن باید خیلی از این «مجلس مؤسسان‌ها» و «دولت موقت‌ها» را پشت سر گذاشت، تلقی می‌کند. در حالی که در جنبش انقلابی ما جمهوری دموکراتیک خلق یعنی دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان تحت هژمونی طبقه کارگر، صرفاً حداقلی است که میتوان در این مرحله خواست و کمتر از آن غیر ممکن است. تنها، جمهوری دموکراتیک خلق است که می‌تواند نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری وابسته را در هم بشکند و در نتیجه، «آزادی‌های دموکراتیک» را

^{۴۲} البته نباید فراموش کرد که در اینجا ما شعار «مجلس مؤسسان» را به آن صورتی که در تیر ماه ۶۰ از طرف «اقلیت» مطرح شده بررسی می‌کنیم.

نه بطور کلی بلکه بطور مشخص برای کارگران و دهقانان و دیگر اقشار خلق فراهم نماید. حرفی که یک انقلابی هر روز باید در تبلیغاتش به مردم بزند - و تا مردم آن را با تمام وجود خود نفهمند، جنبش انقلابی به هدف خود یعنی برانداختن یوغ امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته نمی‌رسد- همین است که کمتر از این ممکن نیست و جمهوری دموکراتیک خلق آن حداقلی است که می‌توان امروز خواست. کسانی که این جمهوری را به عنوان امری دور از دسترس و غیر قابل حصول جلوه می‌دهند و از کارگران و دهقانان می‌خواهند که عجالتا به راه حل‌هایی از قبیل مجلس مؤسسان «اقلیت» و جمهوری دموکراتیک انقلابی «اقلیت» و «راه کارگر» و «جناح چپ اکثریت» و جمهوری دموکراتیک اسلامی «بنی‌صدر و مجاهدین» و غیره به عنوان اموری نقد و قابل وصول تن دهند، با هر زبانی که سخن بگویند جز انتقال ایده‌های بورژوازی وابسته به درون خلق کار دیگری نمی‌کنند. اگر جمهوری دموکراتیک خلق بلافاصله و با آن سرعتی که «اقلیت» و «راه کارگر» می‌خواهند قابل حصول نیست، باید به این فکر افتاد که پس کی و چگونه می‌توان به آن دست یافت؟ نه آنکه آن را مثل این دو سازمان کنار گذاشت و جمهوری دم بریده‌ای را مطرح کرد که در شرایط برقراری نظام اقتصادی - اجتماعی بورژوازی وابسته به امپریالیسم، پیدایش آن اساساً غیر ممکن است و طرح آن جز فریب توده‌ها و منصرف کردن آن‌ها از مبارزه جدی و پیگیر در راه نیل به جمهوری دموکراتیک خلق و دل خوش کردن آنها به شعارهای تو خالی و وعده‌های شیرین در باب «آزادی‌های دموکراتیک قریب الوقوع»، چیز دیگری نیست. اگر، نه شعارمجلس مؤسسان «اقلیت» و نه تقاضای رفراندوم «راه کارگر» و بالاخره نه پلاتفرم مشترک آن دو، هیچیک حتی در نزد خود آنها منشأ هیچگونه اثر و عملی نشد، علاوه بر این دلیل اصلی که اساساً اینها در فکر عملی نیستند، به این دلیل هم بود که اینگونه شعارها اساساً در شرایط ما عملی نیستند.

«اقلیت» به چه شیوه‌ای به «تدارک قیام» مشغول است؟

اگرما هنگام بررسی یک سازمان و یا حزب سیاسی از پایگاه طبقاتی دولت و شرایط عینی جامعه بیشتر با تفسیری روبرو هستیم که او از جهان ارائه می‌دهد، هنگام بررسی شیوه مبارزه، با موضع مشخص او در مورد تغییر جهان سروکار داریم؛ امری که مخصوصاً در مورد سازمان‌هایی که خود را مارکسیست - لنینیست و در نتیجه انقلابی می‌دانند اهمیتی اساسی دارد. در این تردیدی نیست که بین آن تفسیر و این شیوه مبارزه معمولاً رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. اما صرفنظر از گستردگی‌هایی که مخصوصاً زائیده برخورد اپورتونیستی با مارکسیسم - لنینیسم می‌باشد، به ویژه هنگام بررسی شیوه مبارزه است که می‌توان ناپیگیری‌هایی را که در جاهای دیگر اثبات آنها به استدلال پیچ در پیچ احتیاج دارد به روشنی و به راحتی نشان داد، بدون این که مجال زیادی برای خلط مبحث از طریق ظریف کاریهای تئوریک باشد.

قبل از تیرماه ۶۰ درباره شیوه یا شیوه‌های مبارزه «اقلیت» چیز چندانی نمی‌توان گفت. اصولاً ورود به این بحث به طور جدی کاری مشکل است، زیرا «اقلیت» خود هرگز بطور جدی در این دوران به این بحث نمی‌پردازد. ادبیاتی که «اقلیت» در این دوره پیرامون شیوه‌های مبارزه بوجود می‌آورد بیشتر متوجه گذشته و دوران شاه است و عمدتاً حاوی انتقاداتی است که اساس آنها خیلی پیش از «اقلیت»، توسط دیگران مطرح شده است. مثلاً نویسنده یا نویسندگان جزوه^{۴۳} - آن زمان درونی - دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر) می‌دانستند که رفیق احمدزاده «اشتباه می‌کرد» (!؟)، آن زمان که گمان می‌کرد «شرایط عینی انقلاب» فراهم است و توضیح می‌دادند که «موقعیت انقلابی»^{۴۳} همان طور که لنین گفته است خصوصیات دارد که بهیچوجه نمی‌توان گفت که در اواخر سال‌های ۱۳۴۰ فراهم بوده است و در این مورد به رفیق جزنی

^{۴۳} آن‌ها اساساً متعرض این امر نمی‌شدند که از نظر رفیق احمدزاده و هواداران تئوری مبارزه مسلحانه «شرایط عینی انقلاب» با «موقعیت انقلابی» دو چیز کاملاً متفاوت است.

مراجعه می‌کردند که در این زمینه از خطر «اپورتونیزم چپ» هشدار می‌داد. آنها این را هم می‌دانستند که رفیق احمدزاده «اشتباه می‌کرد» (!؟) وقتی که می‌پنداشت علت برقراری اختناق در دوران پس از ۱۵ خرداد ۴۲ عمدتاً سرکوب لجام گسیخته و عریان بوده است. آنها در این زمینه هم به رفیق جزئی مراجعه می‌کردند و از قول او می‌گفتند که هر گاه تضادها شدت کافی داشته باشد، هیچگونه دیکتاتوری‌ای نمی‌تواند جلوی بروز جنبش‌های خودبه‌خودی را بگیرد و باز با استناد به او دیکتاتوری پس از ۱۵ خرداد ۴۲ را به «تعدیل تضادها» در اثر اجرای اصلاحات ارضی پس از سال ۴۲ اعلام می‌کنند. آن‌ها برای اثبات این ادعای خود به جنبش‌های خودبه‌خودی دو سال آخر حکومت شاه، که منجر به سرنگونی وی شد، اشاره می‌کردند.

آن‌ها همچنین می‌دانستند که رفیق احمدزاده «اشتباه کرد» (!؟) وقتی گفت در این جا اعلان جنگ، خود جنگ است و یا مبارزه مسلحانه‌ای را که پیشرو آغاز می‌کند، در جریان تکامل خود با توده‌ها ارتباط می‌گیرد. آن‌ها گفتند - و در این باره دیگر زیاد به رفیق جزئی رجوع نکردند - که نه تنها شعار جنگ بلکه اعلان جنگی هم در کار نبوده، صرفاً روشنفکرانی که می‌خواستند به کار تبلیغ بپردازند، متوجه شدند که این تبلیغ را مجبورند مسلحانه انجام دهند و به اینجا که رسیدند از رفیق جزئی هم انتقاد کردند که برای مبارزه مسلحانه سازمان، هدفی جاه طلبانه‌تر از این قائل بوده است.

این تقریباً همه آن چیزی بود که آن‌ها در مورد شیوه مبارزه می‌گفتند. ولی از همان آغاز تأکید می‌کردند که بحث‌شان درباره گذشته است و باز این را هم تأکید می‌کردند که برای این دست به چنین کاری زده‌اند که در مقابل اپورتونیست‌های دیگر که گذشته سازمان را به طور کلی نفی می‌کردند، خودی نشان داده باشند. اینها با این کارشان، ضمن نفی گذشته سازمان، یک گذشته خیالی برای آن قائل شدند و آن، سازمانی از روشنفکران بود که گویا به «تبلیغ مسلحانه» مشغول بوده اما خودش خیال می‌کرده است که دارد «مبارزه مسلحانه» می‌کند. اما این‌ها تصمیم نداشتند که از این گذشته، درسی برای آینده بگیرند. اپورتونیست‌های دیگر، ضمن نفی گذشته سازمان لاقلاً این درس را برای امروز خود گرفته بودند که مراقب باشند تا دیگر آن «اشتباهات» را تکرار نکنند، ولی اینها پس از نشان دادن «اشتباهات اساسی» در گذشته سازمان (!؟)، نگفتند اکنون با توجه به درکی که از گذشته سازمان دارند، چه می‌خواهند بکنند و تکلیف تاکتیک «تبلیغ مسلحانه» چه می‌شود؟ آیا باید آن را کنار گذاشت یا باید منتظر شد و در شرایط ویژه‌ای از آن استفاده نمود؟ «اقلیتی‌ها» در آن زمان چیزی حتی در بین خودشان در این زمینه نگفتند.

از شیوه‌های مبارزاتی حساب شده و از پیش تشریح شده که بگذریم، آنچه را که بطور خودبه‌خودی، و برحسب پیشامد، «اقلیتی‌ها» بکار گرفتند تقریباً همانی است که ما تا اینجا با آن آشنا هستیم. در ترکمن صحرا با بورژوازی سازش کردند و متذکر شدند که گویا این امر برای پیشبرد مبارزه طبقه کارگر سودمند بوده است. مبارزه مسلحانه در کردستان را به عنوان امری که نمی‌توان از شرکت در آن شانه خالی کرد به هر حال پذیرفتند ولی متذکر شدند که نباید این مبارزه در جهت برانداختن رژیم جمهوری اسلامی کانالیزه شود و صراحتاً متذکر شدند که در سایر نقاط ایران سطح مبارزات توده‌ها و «توهم آنها» نسبت به حاکمیت به گونه‌ای است که حداکثر توقعی که می‌توان از مبارزه مسلحانه در کردستان داشت، همانا تأمین حقوق خلق گرد و آزادی‌های دموکراتیک در چارچوب جمهوری اسلامی است. آن‌ها مخصوصاً از این صحبت کردند که در جاهای دیگر ایران باید منتظر اعتلاء انقلابی نشست و تا آن زمان باید به کار آگاهگرانه سیاسی مشغول

بود، اما محتوای این کار را هم روشن نکردند. در آن زمان، «اقلیت» هیچ صحبتی از این نمی‌کرد که گویا بین «دو نبرد قطعی» بسر می‌بریم. در آن زمان، او حرف هائی را که بعدها زد و به آن دوران نیز تعمیم داد از این قبیل که «از قیام تا به امروز یک جنگ داخلی بر میهن ما حاکم بوده است» (کار، شماره ۱۲۲، ۲۱ مرداد ۶۰) را نمی‌زد. بهمین دلیل هم پرداختن به شیوه‌های مبارزه «اقلیت» را از زمانی آغاز می‌کنیم که «اقلیت» به فکر تدارک قیام افتاده است و شیوه‌هائی را که برای این کار در پیش می‌گیرد، بررسی می‌کنیم و کار خود را از همانجائی آغاز می‌کنیم که به واقع باید آغاز کرد و به همان سندی می‌پردازیم که نه تنها از نظر ما بلکه از نظر خیلی‌ها برای شناخت ماهیت «اقلیت» از کنگره هم مهم‌تر است. بنابراین کار خود را از بررسی مقاله «سازماندهی جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی» کار شماره ۱۲۲ به تاریخ ۲۱ مرداد ۶۰ آغاز می‌کنیم.

اگر «اقلیت» در تیرماه ۶۱ درباره مجاهدین می‌نوشت: «آن‌ها به آسانی در دامی که رژیم بر سر راه آن‌ها قرار داده بود، گرفتار شدند و در همان زمان و مکانی که رژیم تعیین کرده بود به نبرد قطعی تن دادند» (کار، شماره ۱۵۳، ص ۲)، در تیرماه ۶۰ بهیچوجه این طور فکر نمی‌کرد. اگر بخواهیم به سبک خود «اقلیت» صحبت کنیم می‌توان گفت، اگر مجاهدین در دام رژیم افتادند، «اقلیت» نیز به یک عبارت در دام مجاهدین افتاد. «اقلیت» که بعدها می‌نویسد: «در بحبوحه انفجارات و ترورهای پی‌درپی و پُرسروصدای مجاهدین، توده‌ها بُهت زده و خیره در کناری به قهرمانی‌های مجاهدین چشم دوخته بودند» (کار، شماره ۱۷۲، صفحه ۶، شهریور ۶۲) خود در بحبوحه این انفجارات و ترورهای پی‌درپی، ناگهان سراسیمه از خواب جست و متوجه شد که علی‌رغم خواب آرامی که او را گرفته بود در میان «دو نبرد قطعی» گیر کرده است و مخصوصاً گمان کرد که «نبرد سرنوشت ساز» نزدیک است. در واقع انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی نه تنها این دفتر را با خاک یکسان کرد بلکه تمام حسابهای «اقلیت» را هم در مورد تبلیغ روی شعارهای بی‌نوری مثل «مرگ بر حزب جمهوری اسلامی» و «پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان» به هم ریخت و در «بحبوحه» این سراسیمگی و به عبارتی «بُهت زدگی» بود که تئورسین‌های «اقلیت» حرف هائی زدند که هنوز هم که هنوز است «اقلیت» نتوانسته خود را از آثار آن برکنار دارد. اگر صدای بمب‌های مجاهدین سردمداران «پیکار» را ترساند، رفقای «اقلیتی» ما این افتخار را دارند که نه تنها از صدای این بمب‌ها نترسیدند بلکه از آن بوجد آمدند و بعداً خودشان هم فهمیدند که زیادی هم بوجد آمدند. دو وجه خرده‌بورژوازی، یکی در «پیکار» و دیگری در «اقلیت»، این مدعیان پیشاهنگی پرولتاریا، خودش را نشان داد و آنهایی که قرار بود نماینده خرده‌بورژوازی باشند، بی‌اعتنا به عکس العمل رفتارشان در صفوف اینها، که در هر حال چه با ترسولرز و چه با ذوق و شوق «بُهت زده و خیره در کناری به قهرمانی‌های مجاهدین» می‌نگریستند، بمبشان را منفجر می‌کردند و برای «خمینی جلاد» رجز می‌خواندند.

بله در این دوران بود که «اقلیت» حرف هائی را زد که نمی‌بایست می‌زد و چپ‌روی هائی کرد (البته به سبک خودش) که هنوز کفاره‌اش را پس می‌دهد. صدای بمب‌های مجاهدین در مقالات نشریه کار در آن دوران به گوش می‌رسد و عباراتی نظیر «عملیات رزمی نیروهای انقلابی»، «عملیات مسلحانه نیروهای انقلابی»، «ترور انقلابی» و «ترور سرخ» و غیره و غیره در توصیف آن‌ها به کار می‌رود. اوج این «خلسه» را در مقاله سازماندهی جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی می‌بینیم.

اگر می‌گوئیم در آن دوران «اقلیت» دچار چپ‌روی شد، ولی بلافاصله می‌افزایم که اما به شیوه خودش

و همین مقاله، خود به بهترین وجه گویای آن است که «اقلیت» حتی وقتی در بحبوحه مهب‌گذارهای مجاهدین از خود بیخود می‌شود، باز طبیعت «اقلیتی» خود را حفظ می‌کند. این مقاله از دو قسمت کاملاً متفاوت تشکیل می‌شود که اگر نگوئیم احیاناً دو نویسنده جداگانه دارد، لاقلاً باید بگوئیم که نویسنده آن بر دوگانگی طبع خود کاملاً آگاه بوده است.

در آغاز، با اعلام اینکه: «این مقاله در حقیقت منتج از تحلیل سازمان از شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران پس از قیام تا به امروز و سرنوشت انقلاب ایران است»، «اقلیت» در آن بحبوحه نه تنها بخشی از تاکتیک‌های خود را تشریح میکند بلکه به قضاوت درباره ماهیت وقایعی که از قیام بهمن تا آن زمان در کشور روی میداده - که همواره با سکوت «اقلیت» روبرو بوده - زبان می‌گشاید. در اینجاست که معلوم می‌شود از «قیام تا به امروز یک جنگ داخلی بر میهن ما حاکم بوده است».^{۴۴}

جوخه‌های رزمی «اقلیت» مستقیماً باید در جهت «تدارک قیام»^{۴۵} عمل کنند و مقاله، هرگونه برداشت دیگری را از هدف عملیات مسلحانه در این مرحله نفی میکند و در این دوران - که از این پس «اقلیت» اغلب آن را دوران انقلابی مینامد - او می‌گوید: «به هر رو تدارک قیام مستلزم سازماندهی جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی است، بدون عملیات رزمی و بدون آموزش نظامی جوخه‌ها و عملیات پارتیزانی صحبت از تدارک قیام و سازماندهی جوخه‌های رزمی حرفی پوچ است». (همانجا) یعنی اگر بخواهیم با اصطلاحات فنی چنین موردی صحبت کنیم باید بگوئیم که برای تدارک قیام، سازماندهی جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی، آن تاکتیک اصلی‌ای است که بدون آن سایر کارها مفهوم خود را از دست می‌دهند. «اقلیت»، اهداف عملیات رزمی جوخه‌های رزمی را به این صورت خلاصه می‌کند: «هدف بلند مدت عملیات رزمی جوخه‌های رزمی، سازماندهی، آموزش و تربیت رهبران جنبش توده‌ای برای زمانی است که قیام صورت می‌گیرد. آن‌ها باید بنحوی آموزش ببینند که بتوانند در شرایط قیام، توده‌های وسیع مردم را رهبری کنند و قادر باشند عملیات غافلگیرانه و تهاجمی را پیش ببرند. اما در یک دوران انقلابی، در دوران میان دو قیام بزرگ، در دورانی که یک جنگ داخلی در سطوح مختلف و به اشکال گوناگون در جریان است و هیچ یک از دو نیروی انقلاب و ضدانقلاب نتوانسته است بر دیگری سلطه قطعی یابد، عملیات رزمی جوخه‌ها دارای اهداف فوری نیز می‌باشد. هدف فوری عملیات رزمی جوخه‌های رزمی عبارت است از مبارزه جدی علیه باندهای سیاه، درهم کوبیدن سازماندهی آنها، حمله به ارگان‌های سرکوب، ترور انقلابی رهبران باندهای سیاه و خائنین به خلق، مصادره‌های مالی، تأمین سلاح و...»^{۴۶} (همانجا)

^{۴۴} اگر «اقلیت» از خودش می‌خواست بپرسد که در طول این جنگ داخلی، من به چه کاری مشغول بودم و اگر می‌خواست به این سؤال پاسخی صمیمانه بدهد، ناگزیر بود اذعان کند که در این مدت کاری جز این نکرده است که به طرف انقلابی این جنگ داخلی موعظه کند که مبادا به فکر «سرنگونی» طرف ضدانقلابی این جنگ در حکومت بیفتند.

^{۴۵} ما البته بعداً به درک «اقلیت» از قیام بیشتر خواهیم پرداخت ولی اصولاً «اقلیت» در این زمینه که چرا قیام را بعنوان تنها شکل برای سرنگونی انقلابی رژیم می‌شناسد کاری بیش از این نمی‌کند که از یک طرف به کلیاتی از این قبیل که هر فرماسیون شیوه مبارزه ویژه خود را دارد و اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه شهری شیوه مختص فرماسیون سرمایه‌داری است، استناد نماید و از طرف دیگر بطور امپیریک به قیام بهمن اشاره نماید و مخصوصاً در این «بحبوحه» می‌توان از او توضیح خواست که چرا قیام و نه جنگ توده‌ای؟

^{۴۶} در نقل قولی که در متن مقاله از لنین آمده، لنین صراحتاً می‌گوید «هدف فوری این عملیات، تخریب ماشین حکومتی، پلیسی و نظامی» می‌باشد.

هنگامی که، به این نحو، «اقلیت» درک خود را از جوخه‌های رزمی جهت تدارک قیام بیان کرد، به انتقاد از کسانی می‌پردازد که گویا «بدون توجه به جنگ داخلی، که هم اکنون بر میهن ما حاکم است، بدون در نظر گرفتن درگیری‌های مسلحانه در سراسر این دوران و اساساً بدون درک تدارک قیام، عملیات رزمی را رد می‌کنند و از آنارشیسم و بلانکیسم دم می‌زنند... نمونه تیپیک یک چنین طرز تفکری سازمان پیکار است»^{۴۷} (همانجا) در پایان مقاله ناگهان لحن عوض می‌شود و «اقلیت» با هشدار همیشگی خود در باب خودداری از سرنگونی حکومت و «قیام زودرس»^{۴۸} اظهار عقیده می‌کند که گویا: «برخی عملیات نظامی که در یک ماهه اخیر صورت گرفته است دارای خصلت و اهدافی جز آن که ما بدان اشاره کردیم، می‌باشند» (همانجا)، بدون آن که وارد این مبحث شود که این برخی، کدام عملیات را شامل می‌شود و از کدام سازمان سرزده است. همچنین اعلام می‌شود که: «تاکتیکهای مسلحانه به عنوان یک تاکتیک فرعی در نظر گرفته شود، که تنها در خدمت تدارک قیام قرار دارد» (همانجا).

این مطالب به طور اختصار به این مقاله اضافه شده‌اند تا به موقع خود شرح و بسط یابند، ولی مسلماً موقع شرح و بسط این قسمت از مقاله در شهریور و نیمه اول مهر ۶۰ نیست.

از ناهمگونیهای این مقاله که بگذریم، نویسنده یا نویسندگان مقاله سعی کردند با توسل به لنین ثابت کنند که اساساً مبارزه مسلحانه در آن زمان فقط به آن صورتی که مجاهدین آن را انجام می‌دادند یعنی «ترور انقلابی» و «ترور سردمداران باندهای سیاه» و احیاناً آموزش کادرهای ورزیده برای عملیات جنگی بعدی درست است و غیر از این درک از عملیات مسلحانه از نظر «اقلیت» مردود است. چشم انداز یک قیام به «اقلیت» کمک می‌کند تا به شکلی مضحک از لنین رونویسی کند. اما قیامی که «اقلیت» از آن سخن می‌گوید نه از تحلیل شرایط واقعی و سطح مبارزات و سازمان مبارزاتی توده‌ها بلکه صرفاً از تصورات «اقلیت» در مورد پایگاه طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی و درک ابلهانه او از نقش اعمال قهر عریان در نظام‌های وابسته ناشی می‌شود. اگر مثلاً در روسیه دسامبر ۱۹۰۵، قیام وقتی رخ می‌داد که «دوران اعتصاب همگانی بمثابة شکل مستقل و عمده مبارزه سپری شده بود» و «جنبش با نیروئی خودبه‌خودی و مقاومت ناپذیر این دایره محدود را می‌شکند و شکل عالی‌تر مبارزه یعنی قیام را بوجود می‌آورد» (درس‌های قیام مسکو- لنین)، «اقلیت» در غیبت حتی هرگونه «جنبش خودبه‌خودی توده‌ها»^{۴۹} - ما دیگر از یک

^{۴۷} بله، آن زمان «اقلیت» به این صورت از عملیات مسلحانه‌ای که اساساً توسط مجاهدین صورت میگرفت در مقابل انتقادات اپورتونیست‌هایی نظیر «پیکار» دفاع می‌کرد، ولی بعدها که مجاهدین شاید صرفاً به جرم به دست نیابردن پیروزی فوری مورد «غضب» «اقلیت» قرار گرفتند، درباره همین عملیات آن‌ها نوشت «اقدامات نظامی آنها نیز به شکل یک سلسله اعمال تروریستی در می‌آید». (نشریه کار، شماره ۱۵۳، ۲۶ تیرماه ۱۳۶۲) و «توده‌ها در عمل انقلابی خود کلیه برنامه‌های بورژوا-رفرمیستی و شیوه‌های بلانکیستی کسب قدرت را نقش بر آب می‌سازند». (نشریه کار، شماره ۱۷۲، ۱۸ شهریور ۱۳۶۲) سازمان «پیکار» هر چه بود در اپورتونیسم خود پیگیر بود و درست در ساعتی که تاریخ، ناقوس مرگش را به صدا درآورد صادقانه تسلیم شد ولی هستند اپورتونیست‌هایی که با این عبارت پردازی‌ها به موقع سر عزرائیل را هم کلاه می‌گذارند.

^{۴۸} «اقلیت» آن چنان در رونویسی از روی دست لنین و بریدن یال و دم حرف‌های او و جا زدن آنها به عنوان «بخشی از تاکتیک‌های» خودش غرق شده است که بواقع حس می‌کند در روسیه دسامبر ۱۹۰۵ و یا تابستان ۱۹۱۷ زندگی می‌کند و درست مثل لنین نگران «یک قیام زودرس» می‌شود.

^{۴۹} «اقلیت» هوادار خوش باور خود را با چنان درکی از «قیام» خو داده است که او به هرگونه جنبش خودبه‌خودی توده‌ها به عنوان «قیام» نگاه می‌کند. هر حرکت و جنبش خودبه‌خودی توده‌ها از طرف «اقلیت» و سایر اپورتونیست‌های منتظر قیام به

اعتصاب همگانی که نشان دهنده عالیترین سطح مبارزه متشکل سیاسی توده هاست سخن نمی‌گوئیم - و صرفاً با دیدن عملیات مسلحانه مجاهدین و خیالات خود در مورد موقعیت رژیم حاکم «قیام» و آن هم قیام بمعنایی که نزد لنین داشت یعنی ارتقاء مبارزات متشکل سیاسی توده‌ها به شکل عالیتر خود را به عنوان امری مسلم در چشم انداز خود می‌بیند و به «تدارک» آن مشغول می‌شود.

این شیفتگی «اقلیت» به عملیات مسلحانه مجاهدین و هم‌چنین به تحلیل‌های اپورتونیستی خودش از پایگاه طبقاتی دولت و نیروهای حامی آن در شهریور ۶۰ کار «اقلیت» را به آن جا می‌رساند که بنویسد: «واقعیت این است که بر خلاف آنچه که در لحظه کنونی ما شاهد آن هستیم و برخلاف ظواهر امور که حکایت از رکودی طولانی مدت در مبارزات توده‌ها و تثبیت رژیم جمهوری اسلامی دارد، در عمق جامعه فعل و انفعالاتی در جریان است و تضادهائی عمل می‌کنند که رژیم را با یک مجموعه تناقضات لاینحل روبرو ساخته و نوید تشدید بحران‌های موجود و سرنگونی اجتناب ناپذیر آن را می‌دهد» (۴ شهریور ۶۰ کار شماره ۱۲۴).

برای تبیین این تحلیل خود «اقلیت» ناگزیر است به همان درک معروف خود از نقش دیکتاتوری و سرکوب، بازگردد و بگوید «ما مکرر در نوشته‌های خود توضیح داده‌ایم که اگر کسی بخواهد بر اساس دیکتاتوری و سرکوب، چگونگی تحولات جامعه را ارزیابی کند، چنین فردی اساساً با مارکسیسم-لنینیسم بیگانه است و ماتریالیسم تاریخی را درک نکرده است»^{۵۰} (همانجا).

این بینش از نقش قهر وقتی با تحلیل از پایگاه طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی^{۵۱} در آلمان و با تحلیلی مشعشع از ماشین دولتی^{۵۲} تکمیل می‌شود، مارکس‌های «اقلیتی» را قادر می‌سازد تا با استعاره از مارکس در آغاز شهریور ۶۰ بنویسند: «حزب جمهوری اسلامی با تسخیر هر موضع جدید، یک گام به سوی سرنگونی پیش رفته است. حزب جمهوری اسلامی می‌بایستی تمام مواضع قدرت را تسخیر کند تا کل ناتوانی خود را به نمایش بگذارد و زمینه سقوط قطعی خویش را فراهم سازد» (۴ شهریور ۶۰ کار شماره ۱۲۴). بله، مدعیان مارکسیسم و «پیگیری پرولتری» در آن شرایط حساس که می‌بایست با تحلیل عینی از شرایط، برای

عنوان جرقه‌های یک «قیام توده‌ای» و تحقق پیش‌بینی‌های تحلیلی‌های اپورتونیستی آنها جلوه داده می‌شود. ولی اینها فراموش می‌کنند که به خواننده خود بگویند این «قیام توده‌ای» حتی اگر رخ بدهد، غیر از آن قیامی است که لنین از آن حرف می‌زد که توسط توده‌ای کم و بیش سازمان یافته و احزابی کاملاً متشکل انجام می‌شد.
^{۵۰} آیا اکنون که دو سال و نیم از آن زمان می‌گذرد «اقلیت» به این فکر نیفتاده است که رفیق احمدزاده و اساساً تئوری مبارزه مسلحانه حق دارد که بگوید حکومت در کشورهای وابسته اساساً بر دیکتاتوری و سرکوب آشکار و عریان استوار است نه بر «اصلاحات»؟ رژیم جمهوری اسلامی پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بحمدالله «اصلاحاتی» اعلام نکرده است که بشود فقدان «جنبشهای توده‌ای» را به آن نسبت داد و روز ۳۰ خرداد هم مردم نشان دادند که آماده به خیابان ریختن هستند، یعنی بعبارت رفیق احمدزاده شرایط عینی فراهم است. تنها عاملی که دو سال و نیم است «اقلیت» را در انتظار قیام نگهداشته آیا جز عامل سرکوب عریان چیز دیگری است؟ و اگر آنطور که «اقلیتی‌ها» فکر می‌کنند رفیق جزنی جز این گفته آیا اشتباه نمیکرده است؟ اگر «ماتریالیسم تاریخی» زبان داشت طرف چه کسی را می‌گرفت.

^{۵۱} «اکنون قدرت سیاسی در دست یک قشر محدود قرار گرفته است که نه تنها تمامی اقشار و طبقاتی را که در تولید و زندگی معنوی جامعه نقش دارند کنار گذاشته است و با آنها در ستیز قرار گرفته است بلکه آن اقشار بورژوازی بویژه صنعتی را که قادر است تحت شرایطی بحران را مهار کند از حاکمیت کنار گذاشته است» (نشریه کار شماره ۱۲۴ شهریور ۶۰).
^{۵۲} «واقعیتی که ما امروز در ایران با آن روبرو هستیم نه وجود یکپارچگی و انسجام ارتش و بوروکراسی، بلکه گذشته از پراکندگی و فقدان انسجام، نوعی دوگانگی است که در ارکان ماشین دولتی حاکم عمل می‌کند» (نشریه کار، شماره ۱۲۴، شهریور ۱۳۶۰).

توده‌ها و روشنفکران پیشگام آن‌ها توضیح می‌دادند که چگونه و چرا علیرغم عملیات مسلحانه مجاهدین، رژیم حاکم قادر است بر سر کار بماند و با یک نقد لنینی، نه پلخانی (آن چنان که بعداً کردند) از عملیات مسلحانه مجاهدین جای واقعی مبارزه مسلحانه را در انقلاب ما مشخص می‌کردند و برای توده‌ها توضیح می‌دادند که انقلاب حتی در شرایط بسط و گسترش مبارزه مسلحانه نیز برای رسیدن به اهداف خویش راهی طولانی در پیش دارد، بله! به جای این کارها «اقلیت» با استعاره از مارکس به توجیه شعار «این ماه، ماه خون است، خمینی، سرنگون است» مجاهدین می‌پردازد و کار این دنباله‌روی از مجاهدین را به آنجا می‌رساند که تاکتیک مجاهدین را در مورد برگزاری تظاهرات مسلحانه موضعی که بواقع شاید بتوان گفت در جریان یک مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی به دلیل آن که انقلابیون جان برکف و به واقع «حرفه‌ای» را فوج فوج به سلاخی رژیم فرستاد بدترین تاکتیک بود که از طرف مجاهدین اتخاذ شد، می‌ستاید و از آن بعنوان «نشانه گرایش مثبت این سازمان در جهت بکار گرفتن تاکتیک‌هایی که هدفش بسیج^{۵۳} توده‌هاست» استقبال می‌کند. (نشریه کار، شماره ۱۲۷، مقاله درباره تاکتیک‌های نوین، ۲۵ شهریور ۶۰) «اقلیت» سعی کرد سابقه تاریخی برای آن دست و پا کند و پیشنهادات اصلاحی بدهد.^{۵۴}

ما در بالا دیدیم که چگونه در مرداد ۶۰ «اقلیت»، «پیکار» را مورد سرزنش قرار داد و از عملیات مسلحانه که در آن زمان عمدتاً و تا جایی که مورد نظر «اقلیت» بود صرفاً توسط مجاهدین صورت می‌گرفت، دفاع نمود و اگر به «برخی» از این عملیات نیز ایرادات مبهمی داشت، ظاهراً با اتخاذ تاکتیک تظاهرات مسلحانه موضعی از طرف مجاهدین در اواخر شهریور ۶۰، آن ایرادات نیز مرتفع شد. ولی اگر «پیکار» از همان آغاز «حرف آخرش» را تبلیغ کرد، «اقلیت» می‌بایست تا اواخر مهرماه ۶۰ صبر کند تا تازه متوجه شود که سقوط رژیم جمهوری اسلامی و کسب قدرت از طرف مجاهدین - «اقلیت» در آن زمان به هیچ وجه یاد جمهوری دموکراتیک خلق نیست - آن طورها هم که مجاهدین گفته بودند و او نیز باور و تئوریزه نموده بود، آسان نیست. آن وقت است که «اقلیت» به دنبال «راه کارگر» که در اتخاذ مواضع اپورتونیستی همواره نسبت به «اقلیت» نقش «پیشاهنگ» را داشته است به این نحو، زبان به انتقاد از مجاهدین گشود: «سازمان مجاهدین خلق نیز با ارزیابی نادرست از شرایط، عدم توجه به مرحله تکامل

^{۵۳} این‌ها که همواره درباره «تشکل» و «بسیج» و «سازماندهی توده‌ها» تئوری بافی‌های خرافی می‌کنند در اینگونه مواقع نادری که از آسمان تئوری فرود می‌آیند، می‌توان فهمید که چه درک حقیر و پیش پا افتاده‌ای از این واژه‌ها دارند. «اقلیت» از بسیج توده‌ها، فرا خواندن آن‌ها بر سر چهار راه‌ها را می‌فهمد در حالی که بسیج توده‌ها در مارکسیسم به معنی متشکل کردن آنها تحت رهبری معین و با اهداف مشخص است. جالب این است که وقتی چند ماه پس از این عملیات بالاخره مسعود رجوی ناگزیر شد برای توجیه آنها حرفی بزند او هم آنها را به «تدارک قیام» نسبت داد.

^{۵۴} راستی چرا «اقلیت» که به این خوبی خودش تاکتیک‌های مسلحانه و هدف‌های این تاکتیک‌ها را می‌شناخت، شخصاً وارد عمل نمیشد و در همان میدان مبارزه به مجاهدین درس تاکتیک نمی‌داد؟ «اقلیت»، هرگز این سؤال را مطرح نمی‌کند تا بخواهد آن را پاسخ دهد. گاه و بیگاه اشاره‌هایی به وضعیت نابسامان پس از انشعاب می‌کنند ولی در این زمان دیگر یک سال و نیم از انشعاب گذشته، وانگهی این با اذعان «اقلیت» در مورد «بزرگترین سازمان سراسری» تطبیق نمی‌کند. به هر حال از آن زمان تاکنون در خارج از کردستان تنها عمل مسلحانه‌ای که ما از «اقلیت» در دست داریم «حمله به سفارت ژاپن» است که با هیچیک از دو هدفی که در این مرحله برای تاکتیک مسلحانه از طرف «اقلیت» تعیین شده یعنی ترور رهبران باندهای سیاه و آموزش فرماندهان جنگ‌های آینده تطبیق نمی‌کند.

جنبش و برخی شیوه‌های نادرست، اسیر پرووکاسیون^{۵۵} می‌گردد، در دام تحریکات هیأت حاکمه گرفتار می‌شود و بپای مبارزه قطعی می‌رود و به یورش ارتجاع میدان می‌دهد. توده‌ها مرعوب می‌شوند و محیط رعب و وحشت بر جامعه حاکم می‌گردد و این امری طبیعی است» (چهارشنبه ۲۹ مهرماه ۶۰ کار شماره ۱۳۲). و این عیناً همان انتقادی است که «پیکار» از همان آغاز به عملیات مسلحانه کرده بود.

در ۲۹ مهرماه ۶۰ «اقلیت» کاملاً برای تشکیل کنگره خود، «این مجمع عالی» آماده بود و تمام عناصر تحلیل خود از اوضاع و تمام تاکتیک‌های مرحله‌ای و تمام موضع‌گیریهای خود را در قبال سازمانهای دیگر در دست داشت. حالا دیگر می‌بایست اپورتونیزم بی‌برنامه «اقلیت»، در برنامه‌ای اپورتونیستی متجلی شود و این وظیفه بزرگی بود که کنگره برعهده داشت و انصافاً هم به خوبی از عهده انجام آن بر آمد.

^{۵۵} خوشبختانه «اقلیت» با همه تئوری بافی‌هایش در مورد «جوخه‌های رزمی»، خودش اسیر این پرووکاسیون (provocation) نشده و دست به عملی نزد.

نتیجه گیری

از آنچه تا این جا گفتیم، نتیجه‌ای جز آن گرفته نمی‌شود که «اقلیت» خود در کنگره گرفت و هنگام انتقاد از خود، او از جمله این انتقادات را به خود وارد دانست: «فقدان هدف و نقشه معین برای مداخله انقلابی در مبارزه طبقاتی، دنباله‌روی از جریان خودبه‌خودی امور» (نشریه کار، شماره ۱۴۰، ص ۲). ولی ما در این نوشته، کاری را که کنگره می‌بایست ارائه می‌کرد- تا از آن این نتایج گرفته شود- اما از آن طفره رفت، در حد خودمان ارائه کردیم. کنگره گفت: ما فاقد هدف بودیم، فاقد استراتژی بودیم و به دنباله‌روی از وقایع پرداخته بودیم، اما بهیچوجه نشان نداد که معنای واقعی این انتقادات چیست؟ او نگفت فقدان هدف یعنی قربانی کردن جنبش دهقانان ترکمن صحرا در پای بورژوازی وابسته. او نگفت فقدان هدف یعنی خودداری از پیوند دادن جنبش خلق گرد با امر برانداختن سلطه امپریالیسم در کشور. او نگفت دنباله‌روی از وقایع یعنی کارگران و توده‌های مردم را به ساز بورژوازی وابسته به امپریالیسم جلوی سفارت آمریکا رقصاندن و بعد بی‌شرمانه اعلام کردن اینکه توده‌ها درباره حاکمیت متوهم‌اند و بالاخره او نگفت فقدان برنامه و دنباله‌روی را چگونه می‌خواهد جبران کند؟ او چنان از فقدان برنامه و دنباله‌روی از وقایع صحبت کرد که گوئی سازمانی واقعا انقلابی دارد شکسته نفسی می‌کند. این جملات آنچنان در میان عبارات و جمله پردازی‌های پوچ دیگر جا گرفته و چنان بی‌روح و بی‌محتوای فرمول بندی شده که کسی باور نمی‌کند بواقع تمامی محتوای وجود «اقلیت» را منعکس می‌کند.

راستی «اقلیت» فقدان برنامه خود را چگونه جبران کرد؟ اگر بخواهیم یک جواب کوتاه به این سؤال بدهیم، این است که بگوئیم «اقلیت» در واقع در کنگره خود با جمع و جور کردن بی‌برنامگی‌های سابق، برنامه‌ای برای خود تنظیم نمود. کنگره اعلام کرد که موقعیت جامعه همانگونه است که در مرداد ۶۰ در

نبرد خلق شماره ۳ تحلیل شده است^{۵۶} و جوخه‌های رزمی نیز به همان صورت و به عنوان تاکتیک فرعی، باز تجویز شد و تأکید گردید که گویا «تاکتیک‌های بسیج سیاسی توده‌ها، همچنان تاکتیک‌های عمده ما محسوب می‌گردند» (نشریه کار، شماره ۱۴۱، ص ۲، ۹ دی ماه ۶۰) و توضیح نداد که مفهوم این جمله چیست و این تاکتیک‌ها که در مجموع برای بسیج سیاسی توده‌ها هستند، حتماً خودشان تاکتیک‌های سیاسی هستند یا تاکتیک‌های نظامی را نیز شامل می‌شوند و اساساً بسیج سیاسی توده‌ها با چه مفهومی بکار می‌رود؟ اگر منظور از تاکتیک‌های بسیج سیاسی توده‌ها فقط تاکتیک‌های صرفاً سیاسی است، این تاکتیک‌ها کدامند و چگونه است که این تاکتیک‌ها در مجموع عمده شده‌اند؟ اساساً اگر قرار باشد تاکتیک‌هایی در مجموع عمده باشند، دیگر خاصیت تشخیص عمده از غیر عمده چه سودی دارد و در این جا جز آن که «اقلیتی‌ها» خواسته باشند با وسواس روی روحیه مسالمت جوی خود تأکید کرده باشند، چه چیز دیگری از این عبارت حاصل می‌شود؟ علاوه بر این، اگر با تاکتیک‌های نظامی نیز بتوان به «بسیج سیاسی توده‌ها» پرداخت، آیا آنها نیز می‌توانند در زمره این «تاکتیک‌های عمده» قرار گیرند؟

اگر کنگره در مورد «تاکتیک‌های عمده» دچار این کلی‌گویی شده است، در مورد «تاکتیک‌های فرعی» از این هم بیشتر دچار ابهام است. اساساً «تاکتیک‌های فرعی» به چه معناست؟ اگر معمولاً تاکتیکی را به عنوان «تاکتیک عمده» مشخص می‌کنند، در مقابل به سایر تاکتیک‌ها «فرعی» گفته نمی‌شود و اصولاً چنین نام‌گذاری‌ای مورد استفاده عملی ندارد. تشخیص تاکتیک عمده از آن جهت است که سایر تاکتیک‌ها را در رابطه با آن تنظیم کنیم، اما فرعی خواندن یک تاکتیک چه معنایی دارد؟ اگر به یک تاکتیک بگوئیم فرعی، چه چیزی را در رابطه با آن تاکتیک روشن کرده ایم؟ ممکن است در مقابل تاکتیک عمده، ما بخواهیم وضعیت تاکتیک دیگری را که در عین حال که عمده نیست اما موقعیت ویژه‌ای دارد توضیح دهیم که در آن صورت صرف دادن صفت فرعی به آن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. ظاهراً «اقلیت» می‌خواهد با عنوان کردن تاکتیک‌های نظامی به عنوان «تاکتیک فرعی» دو مطلب را برساند: یکی این که او جزء آن دسته از کسانی نیست که به «تاکتیک‌های نظامی» بعنوان تاکتیک عمده نگاه می‌کنند و دوم این که او در عین حال جزء آن دسته‌ای هم نیست که «تاکتیک‌های نظامی» را بطور کلی در این مرحله رد می‌نمایند. ولی «اقلیت» فراموش می‌کند که حتی نشستن بین دو صندلی نیز قواعد خاص خود را دارد. او باید توضیح می‌داد که این «تاکتیک فرعی» چه رابطه‌ای با آن مهمترین وظایفی که برای «این دوران» که به این ترتیب برشمرده شده‌اند: «ایجاد کمیته‌های مخفی اعتصاب، متشکل از عناصر پیشرو کارگر در کارخانه‌ها به منظور برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی، ایجاد کمیته‌های مخفی هماهنگی در ادارات دولتی و مدارس، ایجاد هسته‌های مقاومت در محلات و مناطق روستائی» (نشریه کار، شماره ۱۴۱، ص ۳، دی ماه ۶۰) دارد. در زمینه این تاکتیک‌های نظامی، کنگره چنان با موضوع سرسری برخورد کرده که حتی لازم ندیده است وقتی از عمده بودن آن‌ها در «برخی مناطق» صحبت می‌کند، این برخی مناطق را مشخص نماید و با بی‌قیدی تمام با عبارت «نظیر کردستان» گریبان خود را از دست این تاکتیک‌های مزاحم نجات می‌دهد. البته کنگره

^{۵۶} در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۶۱ در نشریه کار، شماره ۱۶۴ از قول پلنوم آمده: «طی یکسال پس از نخستین کنگره سازمان در وضعیت سیاسی جامعه و چشم انداز تحول اوضاع سیاسی تغییری اساسی صورت نگرفته است. بحران اقتصادی و سیاسی که از مدت‌ها پیش جامعه با آن روبه رو بوده است همچنان پا برجاست». «اقلیت» بن بست خود را در عوض کردن تاکتیک‌های خود، حتی روی کاغذ، با ثابت و بدون تغییر تصور کردن شرایط از تیر ۱۳۶۰ تا به امروز استوار می‌کند.

می‌توانست حرف مشخصی بزند و بگوید فعلاً فقط در کردستان این تاکتیک‌ها عمده هستند و این احتمال را هم بدهد که در آینده در جاهای دیگر نیز ممکن است چنین وضعی پیش بیاید. اما «اقلیت» ترجیح داده است که حتی در زمان انعقاد کنگره نیز دست خود را باز نگذارد تا هر جا که «دنباله‌روی از توده‌ها» اقتضاء کند، بدون لزوم ارائه هیچ تحلیل جدیدی، و صرفاً با اشاره به این قطعنامه کنگره، بتوان تاکتیک‌های نظامی را عمده یا فرعی تلقی کرد. «اقلیت»، نه در مکان و نه در زمان، هیچ معیاری برای تشخیص عمده از فرعی ارائه نمی‌کند. قطعنامه کنگره به طرزی فرمول بندی شده که تنها قاضی در این مورد خود «اقلیت» و طبیعت دنباله روانه اوست.

گفتیم که کنگره «اقلیت» کاری جز گردآوری این بی‌برنامگی‌های سابق و ارائه آن‌ها بعنوان برنامه نکرده است و در مورد تحلیل وضعیت، همان تحلیلی را ارائه کرد که عناصر آن در تیر و مرداد و شهریور ۶۰ به کمک رونویسی‌های ناشیانه - مخصوصاً از نوشته‌های لنین در انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ روسیه - فراهم آمده بود مثل: جنگ داخلی، دو نبرد قطعی، کشاکش انقلاب و ضدانقلاب، تکمیل انقلاب نیمه کاره و بالاخره تدارک قیام قریب الوقوع. اما بی‌انصافی است هر آینه نوآوری‌های کنگره را، هر چند ناچیز و فرعی، نادیده بگیریم. کنگره شعار «پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان» را که قرار بود به کمک «تجربه توده‌ها» نفی شود، با یک تصمیم و بدون هیچ استنادی به تجربه توده‌ها به کناری نهاد و به جای آن شعار «جمهوری دموکراتیک خلق» را عنوان نمود. در واقع رد آن شعار و شعارهایی که «اقلیت» در این فاصله برای انواع «جمهوری موقت انقلابی» داده بود، می‌توانست به عنوان گامی انقلابی به پیش، از طرف کنگره تلقی شود. ولی کنگره این کار را نیز در چنان وضعیتی صورت داد و کاملاً پیدای بود که بدان جهت خواهان جمهوری دموکراتیک خلق شده که از شعار مجلس مؤسسان، جمهوری انقلابی‌ای که به «دموکراتهای انقلابی» پیشنهاد میکرد و «جمهوری موقت انقلابی» که با «راه کارگر و جناح چپ» تهیه دیده بود، به کلی سرخورده و مأیوس شده است. «اقلیت» نه تنها به توضیح بار انقلابی جمهوری دموکراتیک خلق و اختلاف آن با شعارهای رفورمیستی و در نتیجه غیر عملی «مجلس مؤسسان» و «جمهوری موقت انقلابی» نمی‌پردازد بلکه با این شعار انقلابی نیز به همان شیوه اپورتونیستی و دنباله روانه خود برخورد می‌کند و بعداً توضیح می‌دهد که گویا این هم شعاری است که ممکن است در زمان دیگری باز جای خود را به شعار «پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان» بدهد.

نوآوری دیگر کنگره در زمینه تشکیل «کمیته‌های مخفی اعتصاب» در کارخانه‌ها، ادارات و مدارس است. این کمیته‌ها که اکنون تازه باید تشکیل شوند، باید در آینده آن اعتصاب سیاسی‌ای را سازماندهی کنند که گویا میبایست بعداً به قیام مسلحانه منجر شوند. این نیز گامی است که «اقلیت» به جلو برمیدارد. در تیر، مرداد و شهریور ۶۰ «اقلیت» مدام از قیام قریب الوقوع خبر می‌داد و حتی یک بار آن چنان دستپاچه شد که از خطر «قیام زودرس» هشدار داد. باری در این دوران «اقلیت» مشخص نمی‌کرد که سازمان دهنده این قیام مسلحانه چه کسانی خواهند بود. «اقلیت» از قیام مسلحانه توده‌ها صحبت می‌کرد ولی نشان نمی‌داد که این قیام حاصل تکامل کدام یک از اشکال مبارزات توده‌ای است و سازماندهی خود را از کجا می‌آورد. قیامی که در آن زمان «اقلیت» از آن دم میزد بیشتر به یک جنبش خودبه‌خودی وسیع شباهت داشت و همین امر، رونویسی‌های «اقلیت» را از نوشته‌های لنین در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ به الگوبرداری بی‌محتوا تبدیل می‌کرد. لنین که در دسامبر ۱۹۰۵ دیده بود که اعتصابات سیاسی همگانی به قیام مسلحانه

با پیشگامی و سازماندهی پرولتاریا تبدیل و صورت گرفت و در سال ۱۹۰۶ هنوز نیروی جنبش توده‌ها و مخصوصاً اعتصاب پرولتاریا را - هر چند نه با شدت سال ۱۹۰۵ - مشاهده میکرد، در پی آن بود که با درس‌گیری از قیام دسامبر، قیام آینده را که محتمل می‌دید با تدارک کافی از طرف پرولتاریا به قیامی پیروزمند تبدیل کند. در این رابطه پرولتاریا میبایست عملیات رزمی خود را جهت تخریب دستگاه سرکوب پایای اعتصاب پیش برد تا هنگامی که دیگر جنبش توده‌ها چارچوب اعتصاب را می‌شکند و به قیامی قهرآمیز منجر میگردد، پیروزی قیام مسلم باشد. اما «اقلیت» همه حرف‌های لینن را میزند بدون آن که بگوید چگونه قیام سازماندهی می‌شود، و از آن پائین‌تر، امری که برای لینن - به دلیل آن که حل بود - در آن دوران انقلابی اساساً مطرح هم نمی‌شد اینکه، چه کسی اعتصاب را سازماندهی می‌کند و از این هم کمتر، «اقلیت» حتی نمی‌توانست در آن دوران - که به تقلید از لینن آن را «دوران انقلابی» نام نهاده بود - نشان دهد که، چه کسی اعتصاب می‌کند. او همواره ناگزیر بود بگوید: «اُفت جنبش، موقتی است» و بطور کلی خوانندگان نشریات خود را به «اعتراضات اوج یابنده توده‌ها و چشم انداز اعتلاء جنبش توده‌ای» و غیره و غیره دلخوش کند. اما کنگره بالاخره متوجه مشکل شد و فهمید که برای قیامی که لینن در آن دوران انقلابی از آن سخن میگفت اولاً، سازماندهی یک اعتصاب عمومی سیاسی و ثانیاً سازماندهی خود قیام لازم بود. در این جا بود که کنگره به پای همان مسئله‌ای رسید که از سالها پیش در مقابل کمونیست‌های ایران قرار داشت. اگر برای انقلاب در ایران باید شکل عمده را قیام مسلحانه دانست، پس باید لوازم این قیام یعنی «اعتصاب عمومی سیاسی» و آن سازماندهی پرولتاریائی‌ای که در جریان مبارزات اقتصادی و سیاسی بتواند نه تنها اعتصاب عمومی طبقه کارگر بلکه مبارزه تمام طبقات و اقشار خلق را تا آستانه قیام و در جریان قیام سازماندهی و رهبری کند، بوجود آید و همه می‌دانیم که در این راه یک پاسخ سنتی وجود داشت و یک پاسخی که سرانجام چریک‌های فدائی خلق آنرا به شکلی منظم تئوریزه کردند و به همین دلیل نیز از جنبش نوین کمونیستی در ایران سخن گفته شد. پاسخ سنتی این بود که باید از طریق کار آرام سیاسی در کارخانه‌ها، هسته‌هایی بوجود آورد و بین این هسته‌ها رابطه برقرار کرد و با شرکت در مبارزات و سعی در تشکل آن‌ها، بتدریج زمینه اعتصاب عمومی را فراهم نمود و به موقع آمادگی داشت تا این نیروی سازمان دهنده بتواند فرماندهی نبرد قطعی یعنی قیام مسلحانه را نیز به عهده بگیرد. سال‌های دراز، این طرح کلی به زبان‌های مختلف از طرف اپورتونیست‌های گوناگون تکرار شد و همواره این اپورتونیست‌ها در مرحله ایجاد اولین هسته‌های مخفی در درون کارخانه‌ها متوقف بودند و بهترین آنها فقط می‌توانستند گزارشی از اعتراضات و یا اعتصابات خودبه‌خودی که اغلب خود اعتراف می‌کردند هیچ نقشی در سازماندهی آنها نداشته‌اند، به رهبران خود بدهند.

کنگره «اقلیت» نیز پس از مداحی‌های توخالی در مورد نقش سازمان چریک‌های فدائی خلق در جنبش نوین کمونیستی، سرانجام همان پاسخی را به این مسئله داد که آن اپورتونیست‌ها، البته نه در «دوران انقلابی» بلکه در دورانی که آن را «دوران رکود و خمود توده‌ها» می‌نامیدند، به آن می‌دادند و در کمال طمطراق آن را در بین «بیانیه‌ها و قطعنامه‌هایی» که از «تاکتیک‌های تعرضی، تدارک قیام، نبرد قطعی و دوران انقلابی» و... انباشته بود در نشریات خود منتشر کرد. گامی به پیش و گامی به پس. گامی به پیش از آن لحاظ که بالاخره کنگره فهمید که قیام مورد نظر لینن در آن دوران انقلابی، نه آن جنبش لجام گسیخته توده هاست که با شنیدن صدای مسلسل مجاهدین و شعار «این ماه، ماه خون است» ناگهان

دچار وجد و خلسه شده و بدون ترس از جان، به دنبال آنها برای تخریب کمیته‌ها و پاسدارخانه‌ها می‌روند، و نیز گامی به پیش از آن جهت که بالاخره «اقلیت» فهمید قیام مسلحانه مورد نظر لنین، در وهله اول، تشکل پرولتاریا را تا عالیترین حد خود، نیاز دارد. اما گامی به پس، از این لحاظ که «اقلیت» گمان می‌کند که این حد از تشکل پرولتاریا را می‌توان در ایران، زیر سلطه شوم رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در آذرماه ۶۰، در مدتی کوتاه و توسط سازمانی که هنوز نتوانسته خود را در حد یک حزب، متشکل کند چه رسد به این که کل طبقه و تمام توده‌های خلق را زیر نفوذ خود داشته باشد و آن هم از طریق تشکیل «کمیته‌های مخفی» و صرفاً با «تاکتیک‌های بسیج سیاسی» بوجود آورد. «اقلیت» به همان راهی می‌رود که بیش از سی سال است که کهنه کارترین اپورتونیست‌ها پیشنهاد کرده‌اند و حتی خود را به آن مشغول کرده‌اند و نتیجه نیز همواره صفر بوده است. هیچ تعجبی ندارد وقتی که پس از پانزده ماه از اخذ این «تصمیمات انقلابی» توسط این «مجمع عالی» از قول پلنوم «اقلیت» می‌خوانیم که: «در زمینه کمیته‌های مخفی اعتصاب، حرکت محسوسی صورت نگرفت، وظایف تبلیغی در این بخش از حد تکثیر و توزیع نشریه کار و برخی نوشته‌های دیگر فراتر نرفت. کمیته کارگری، شرکت فعال در مبارزه طبقاتی نداشته است و در عمل، بقاء منفعل را جایگزین بقاء رزمنده کرده است» (نشریه ی کار، شماره ۱۶۴، اسفند ۱۳۶۱).

ما به «اقلیت» اطمینان می‌دهیم که میزان کار این کمیته‌ها تا وقتی که صادقانه تنظیم شوند، هرگز از این بیشتر نخواهد بود. اپورتونیست‌های جنبش کمونیستی ایران حداقل سی سال تجربه از خود به جای گذاشته‌اند. البته از کار این اپورتونیست‌ها یک تجربه هم داریم - که نمی‌دانیم تا چه حد «اقلیت» بخواهد یا بتواند به آن نیز متوسل شود - و آن هم ادعای تنظیم بیلانهای دروغین و ایجاد توهم پیشرفت در کار سازماندهی و فعالیت این «کمیته‌ها» است. اتفاق می‌افتد که یک سازمان اپورتونیست، مخصوصاً در خارج از کشور، از جا افتادن سازمان خود در میان کارگران و رهبری اعتصابات خیالی سخن می‌گوید و جای اطلاعات ملموس و مشخص را در این ادعاهای خود با این بهانه پر میکند که به دلایل «امنیتی» از دادن اطلاعات مشخص معذور است. اما امروز دیگر همه می‌دانند که تمام آن ادعاها پوچ بوده است. بله، «اقلیت» در دوران انقلابی، تشکیل کمیته‌های مخفی اعتصاب را تازه در دستور کار خود قرارداده است. در طرح «اقلیت» برای آن که به «قیام» برسیم، سه چیز کم داریم: «حزب انقلابی پیشرو طبقه کارگر، جبهه واحد انقلابی توده‌ای و ارتش مسلح» و «اقلیت» می‌خواهد همه اینها را به کمک همان «کمیته‌های مخفی اعتصاب» و احیاناً آن «جوخه‌های رزمی» ضمن «تدارک قیام» در «دوران انقلابی» ولی البته در شرایط «افت جنبش‌های توده‌ای» و در «شرایطی که شکل آشکار مبارزه از ابعاد وسیعی برخوردار نیست» (نشریه کار، شماره ۱۶۴، اسفند ۶۱) انجام دهد و خود اعتراف می‌کند که در طی بیش از چهارده ماه پس از کنگره - که باید قبول کرد در یک «دوران انقلابی»، مدتی بسیار طولانی است - هیچ پیشرفتی در زمینه تشکیل این کمیته‌ها نداشته است.^{۵۷} از همین جا میتوان فهمید که قیام مورد نظر «اقلیت» چه زمانی رخ خواهد داد و او به چه شکلی در آن شرکت خواهد کرد. ما مطمئنیم که حتی اگر در اثر تحولات داخلی و خارجی و جنبش‌های خودبه‌خودی توده‌ای باز در رژیم سیاسی ایران تغییراتی رخ دهد، هنوز «اقلیت»

^{۵۷} و ما اطمینان می‌دهیم که بعد از این هم نخواهد داشت.

می‌تواند بنویسد: «اما شرایط حاکم بر جنبش یعنی شرایطی که در اساس میراث شوم سال‌ها دیکتاتوری عنان گسیخته و سلطه بلامنازع رژیم حاکم بود، تجلی خود را در فقدان آگاهی و تشکّل توده‌ها، فقدان رهبری قاطع و سازش ناپذیر کارگری می‌یافت» (نبرد خلق، شماره ۳، ص ۳).

«اقلیت» که تمام وظایف خود را در این مرحله سعی می‌کند از روی دست لنین در ۱۹۰۶ رونویسی کند، خود را مانند لنین در مقابل یک دو راهی قرار می‌دهد: «تا زمانی که معتقد باشیم انقلاب به کلی درهم نشکسته است، تا زمانی که روحیه یأس و سرخوردگی و رکود سیاسی بر جنبش حاکم نشده و شکل انقلابی جنبش فروکش نکرده است، یک لحظه نباید از تدارک لازم برای اشکال عالیتر مبارزه، از تدارک قیام غافل ماند. اما اگر زمانی بدین نتیجه رسیدیم که انقلاب با شکست روبرو شده، شکل انقلابی جنبش فروکش کرده و رکود سیاسی بر جنبش حاکم شده است، آنگاه باید همان گونه که مارکس و لنین می‌آموزند «علنا»، و با صراحت تمام، تغییری بنیانی در تاکتیک‌ها و توقف کامل در تدارک برای قیام را اعلام کنیم» (نبرد خلق، دوره جدید، شماره ۳، ص ۷، مرداد ماه ۱۳۶۰).

بیانید یک لحظه تصور کنیم که انقلاب با شکست روبرو شده است و از روی آن نقل قول نسبتا طولی که «اقلیت» در پایان نبرد خلق شماره ۳ آورده، ببینیم اگر لنین و حزبش به جای «اقلیت» بود چه میکرد. لنین می‌گوید: «در آن صورت ما باید بطور مطلق وظیفه تکمیل انقلاب دموکراتیک را به عنوان وظیفه فوری پرولتاریا رد کنیم، در آن صورت ما باید بطور کامل مسئله قیام را کنار بگذاریم و هرگونه کار تسلیح و سازماندهی واحدهای رزمنده را متوقف سازیم. زیرا که برای حزب کارگران قابل قبول نیست که با قیام بازی کند. در آن صورت ما باید بپذیریم که نیروی دموکرات‌های انقلابی به اتمام رسیده است و این را امر فوری خود قرار دهیم که از این یا آن بخش از دموکرات‌های لیبرال به عنوان نیروی اپوزیسیون واقعی تحت یک رژیم مشروطه حمایت کنیم. در آن صورت ما باید دومای دولتی را به عنوان یک پارلمان، حتی اگر یک پارلمان بد باشد، بپذیریم و نه فقط در انتخابات شرکت کنیم بلکه به درون دوما برویم. در آن صورت ما باید قانونی شدن حزب را در وهله نخست قرار دهیم. بعلاوه، برنامه حزب را تغییر دهیم و تمام کار خود را تا محدوده‌های «قانونی» تطبیق دهیم. یا به هر حال کار زیرزمینی را به امری ناچیز و تبعی تنزل دهیم. در آن صورت ما میتوانیم سازماندهی اتحادیه‌ها را وظیفه اصلی حزب قرار دهیم، همانگونه که در دوران تاریخی پیشین، قیام مسلحانه بوده».^{۵۸}

ما از آوردن سایر وظایفی که لنین در این مورد در مقابل خود قرار می‌دهد، می‌گذریم و می‌پرسیم که آیا اگر یک روز «اقلیت» صادقانه فهمید که انقلاب شکست خورده و «قیام» دیگر در دستور کار نیست، می‌تواند به همان کارهایی مشغول شود که لنین معتقد بود هر گاه انقلاب شکست بخورد باید حزبش به آن کارها پردازد؟ آیا «اقلیت» می‌تواند با «لیبرال‌ها»، حکومت مشروطه بخواند؟ آیا «اقلیت» در آن صورت می‌تواند برای قانونی شدن خود تلاش کند؟ آیا می‌تواند تشکیلات مخفی خود را به نسبت تشکیلات علنی و قانونی خود بسیار کاهش دهد؟ آیا می‌تواند به کار علنی و قانونی در اتحادیه‌ها پردازد؟ آیا همه این‌ها حتی در صورتی که «اقلیت» قبول کند که انقلاب شکست خورده و «قیام» دیگر در دستور کار نیست، باز

^{۵۸} انقلاب روسیه و وظایف پرولتاریا، ۲۰ مارس ۱۹۰۶، لنین - نقل شده از نبرد خلق شماره ۳.

برای او غیر ممکن نیست؟^{۵۹} آیا با این طرز درس گرفتن از لنین، در واقع «اقلیت» خود را نه مانند لنین بر سر یک دو راهی بلکه فقط بر سر یک راه یعنی راه قیام قرار نداده است؟ «اقلیت» هیچ چاره‌ای ندارد جز آن که قیام را در دستور کار خود بداند، زیرا اگر انقلاب را شکست خورده فرض کند، طبق این فرمول باید به شکل قانونی مبارزه برگردد و تشکیلات علنی بدهد و چون در رژیم جمهوری اسلامی چنین کاری حتی برای جانیان چکمه‌لیس و چاپلوس‌های «توده‌ای-اکثریتی» هم میسر نیست، در آن صورت «اقلیت» چاره‌ای جز انحلال خود نخواهد داشت.

بله این «قیام» خیالی برای آن که «اقلیت» به هر حال وجود داشته باشد، لازم است. ولی «اقلیت» به شیوه خودش برای این قیام تدارک می‌بیند. او از «جوخه‌های رزمی» سخن می‌گوید، اما آنها را سازمان نمیدهد و با اطلاق تاکتیک فرعی به آنها، این اهمال را قصوری بی‌اهمیت جلوه می‌دهد. در حالی که لنین گفته بود این عملیات رزمی برای تدارک قیام اهمیتی اساسی دارد. «اقلیت» آنها را در «تدارک قیام خود»، فرعی و بی‌اهمیت جلوه می‌دهد. آنگاه با طرح کمیته‌های مخفی اعتصاب، پوسیده‌ترین و ورشکسته‌ترین اشکال سازمانی را به عنوان شکل سازمانی و تاکتیک تعرضی خود جا می‌زند. باری، «اقلیت» - که مثل لنین بین «شکل انقلابی» و «شکل قانونی» حق انتخاب ندارد - به «شکل انقلابی» می‌چسبد و سعی می‌کند در عمل آن را از هرگونه محتوای انقلابی خالی کند.

لنین از «تدارک قیام» سخن می‌گوید، کنگره «اقلیت» نیز از «تدارک قیام» حرف می‌زند. لنین برای تدارک قیام از «اشکال جدید و عالیتر مبارزه انقلابی آشکار»، «طبقه سازمان یافته»، از «ده برابر کردن کوشش‌ها در جهت سازماندهی و تسلیح واحدهای رزمنده مسلح»، از تدارک قیام «از طریق عملیات چریکی»، از «جنگ در مقابل جنگ» و بالاخره از تربیت کردن «کادرهای پرولتاریا برای عملیات نظامی تهاجمی» سخن می‌گوید. «اقلیت» همه این حرفهای روشن را در هم می‌ریزد و با اعلام این که «تاکتیک‌های مسلحانه، تاکتیک‌های فرعی» هستند، همه آنها را از محتوی و مضمونشان خالی می‌کند. خلاصه لنین از «بازی بی‌مقدار با قیام» هشدار میدهد و «اقلیت» قیام را بواقع به مسخره گرفته است.

انتخاب نوشته‌های سال ۱۹۰۶ لنین از طرف «اقلیت» نیز امری تصادفی نیست، قیامی که در این دوران، لنین فرا رسیدن آن را پیش بینی می‌کرد و برای آن تدارک می‌دید سرانجام روی نداد و با فرو نشستن بحران انقلابی، لنین فرمان عقب نشینی و رجوع به اشکال اساساً قانونی را داد. «اقلیت» نیز می‌تواند امیدوار باشد که پس از مدتی قیام-قیام کردن و رونویسی از روی لنین البته به همان صورت که همه اپورتونیست‌ها از او رونویسی می‌کنند، اعلام نماید که قیام ما هم مثل قیامی که لنین منتظرش بود رخ نداد، ولی اگر لنین در شرایط دیگر بود و می‌توانست حزب خود را با آرایش دیگر در صحنه دیگر وارد مبارزه کند «اقلیت» در جامعه‌ای که در اواخر قرن بیستم دیکتاتوری امپریالیستی بر آن حاکم است راهی برای عقب نشینی و شکل دیگری برای مبارزه و اساساً تشکیلاتی برای مبارزه در دست ندارد. شاید هم به همین جهت است که از ۳۰ خرداد ۶۰ که دیگر رژیم جمهوری اسلامی هرگونه همزیستی حتی برای اپورتونیست‌ترین نیروها را

^{۵۹} اگر قبول کنیم که «اقلیت» در صورت شکست انقلاب نمیتواند مثل لنین عقب نشینی کند آیا نباید بپذیریم که وضعیت ایران امروز با روسیه آنروز آن قدر متفاوت هست که «اقلیت» حق ندارد ادعا کند که عیناً و به همان شکلی هم که لنین گفته میتوان «تعرض» کرد؟ لنینیست‌های واقعی از لنین درس می‌گیرند و اپورتونیست‌های «اقلیتی» از لنین تقلید می‌کنند، آن هم صرفاً روی کاغذ.

غیرممکن کرد، «اقلیت» متوجه شد که جز «تدارک قیام» هیچ چاره دیگری ندارد و توسل به تحلیل شرایط عینی و وضعیت توده‌ها سرپوشی بود برای وضعیت دشواری که برایش پیش آمده بود و گرنه اگر «اقلیت» میخواست از روی شرایط عینی یعنی بحران عمومی، جنبش‌های خودبه‌خودی، اعتراضات توده‌ها و روحیه توده‌ها قضاوت کند در زمستان ۵۹ و از آن هم زودتر در تاریخ تولدش در اوائل تابستان ۵۹ برای اعلام «تدارک قیام» دلائل بیشتری در اختیار داشت، بخصوص که بعداً معلوم شد که آن روزها هم ما در «دوران انقلابی»، «جنگ داخلی»، «بین دو نبرد قطعی» و «کشاکش انقلاب و ضدانقلاب» بسر می‌بردیم.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
زمستان ۱۳۶۲